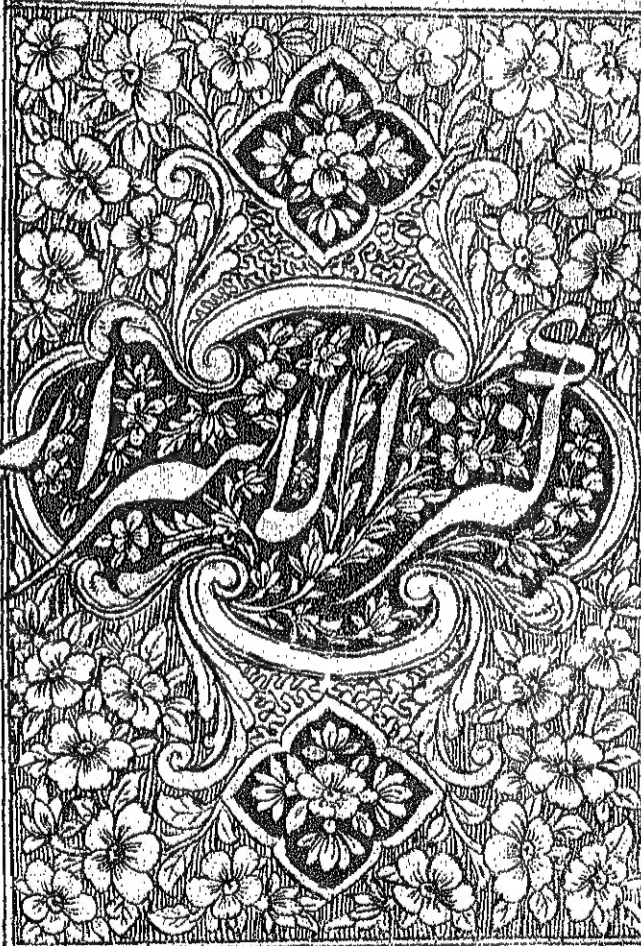


بِعَوْنِ جَنَابِ مَكِينِ خَلَاءِ مَلِكِ مَلِكِ



وَرَطَبِ نَشِيْمِ كَسُوْرٍ بِهٖ سَبِيْحِ يٰ اِيْنَ هٰشِدِ



1-2-7



PE7301

PE7301

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي خلق العباد من العناصر الاضدادية وابتدعهم بالدار بعد وعلمهم بالدار بعد كما اذا
 موسى عليهم السلام عليه النقيض والثنا يارب السعادتين في الدار اعطى الدار موسى نوحا اب الكتاب
 والخطاب بعد ان اترى ان كل مكتبي بنو نوح على من اودع المناقض في هذا القامير مغزى وعلوى
 لا اشفيك حتى تستعمل يا عبيد الصلوة والسلام على افضل الانبياء الذي اتى الناس برسبين
 فضائل الطب يقول العلم علما علم الابدان وعلم الاديان وعلى آدسيما الائمة اثني عشر الذين امر
 بالمساواة دليل هذا الحديث لكل دار دواء فاذا اصاب دار الداء برى بها من الداء على
 اما بعد فحقى ويحببنا انك ايرفن طب فنى است استشرى الفنون وايرن علم على است افضل العلوم
 بغير خسران فاقم الانبياء علم ابدان را بر علم اديان مقدم داشته زير انك علم اديان و اشغال بدان فنى
 است بصرى و ان فنى علم ابدان را فنى متقنين تارخين در ترتيب و تحقيق اين علم سعى فرموده اند و
 در بيان توضيح مكنون فاضل و سر علم و حاض و كشف حقائق و نكات اكن جد و جهد بليغ بكار برده اند
 اگر چه در كدامى سلك اين علم دقيقه فرود گذاشت فساخته اند لاكن دستيالى آنها بجهل فنى مان بدون
 مطالعه كتب علوم و حال مى نمود نظر بران اين اخلاص العباد كثرين اطباء و پزشكان و دوى حسين
 مراد ادا دوى سولات ايند و بعضى عارضاات سويى است از صحا كفت متقدمه اساتذ و چسپيده

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

کتاب الاسرار

از انسان برای زبان نمی ترجمه نموده بطوریکه در کتاب جدا گانه ترتیب داده به کثیر الاسرار
موسوم بود اغلب که غاری از مفاد خواهد بود و هر چه از این کتاب شریف آنگاه که بخواهد در علم بسیار نزل
الارض بیاورد بر تمام اصلاح فرین فرموده برین پیران موافقه سازند و بیل اغماض بر بزرگ اقلام
ارسال فرمایند فانی للخطار المسترف والبدولی التوفیق وسعد السعادة والتحقق سوأل در جمیع تسخین
قلب اولیاد واجب می شود که قال النفس الحی حراره غریبه ولو کان مستوقدا لهما عضو اخر
نما تسخیر فی القلب اولیاد لیخبره جواب ازین جهت تسخین قلب اولیاد واجب می شود که قلب
مبدیست برای جمیع انواع ارواح و قوی و جمیع اعضا و نیز قلب اولیاد عضو است که بگونگی یا به
در چنین اولیاد عضو است که حرکت می گردد و آخر عضو است که ساکن می شود و نیز دل معدن است غریزی است که بطن و آن
تسخین می یابد جمیع اعضا باین طریق که حرکت غریزی از قلب بسوی جمیع اعضا می رسد همان منطقتی نمی شود
حراره غریبه مدام که مشتعل می گردد و اول بر قلب سوأل فرق حراره غریزه و حراره الهی چیست جواب
حراره غریزه متقوم است برای وجود بدن تا بقای مدت حیات و حراره الهیه اگر چه شمع غریزه است
لاکن این باقی می ماند تا بقای بدن نه بعد از آن می گردد نزدیک صحت و نه بعد موت ادا می که بعد باقی است
برای همین غریزه و متعین می شود اگر چه در بدن کرده شود و در بدن بکمال انفاصل و بعد از شریح الکلیات
الافان سوأل چه فرق است در اینجه و در این جواب اینجه خاص بجانب اعلی صعود می کند
و در این عام است و دیدن او باطراف اعضا و نیز از ریح بسبب تند و ارتفاع اعضا و در کس
می شود و از اینجه خوش و التهاب و اختلاج قلب عارض می گردد سوأل در جمیع احوال چه
عظیم می گردد و جواب ازین جهت است که روح حیوانی که در آن حراره غریبه متعین می گردد
تخلیل می شود جمیع اکثر در یک روز و روح که کثیر از طبیعت است شتندنی گردد و در آن کیفیت حرکت
سوأل علامت مخصوصه جمیع چیست جواب تغییر می گردد و بول در یوم اول و نه تغییر می شود
بعض کثیر تغییر می شود جمعی غیر لذامه و ابتدای کند بدون ناقص و منتقل می شود بدون عرق و نه می شود
در آن اعراض قویه مثل خشونت زبان و تمارک نفس و غیر ذلک سوأل فرق در وجع مادی
و وجع ریاحی چیست جواب درد مادی منتقل نمی شود و در ریاحی منتقل می گردد و از عضو به عضو
سوأل صاحب اسباب و علامات در حدیثی انقبیه می گوید و آن انقبیه انقبیه انقبیه



کتاب الامراض

سوی القضا و یجوز انوار و یکا کف و یجوز البصر و یضعف درین کلام تا نقص بتر است ازین جهت که
احتداد و بصراطلاقی می شود و بر کمال قوت بصرو و نور چشم او پس چگونه احتداد و یج البصر که اجتماع
تقصین است صحیح خواهد شد جواب این مسئله متنازع فیہ الطباء و متقدمین و متأخرین است چنانچه فلا
اقوال جوابات بر یک بطاقت نقل کرده مگر اقم لب لباب ترجمه جواب هر یک بالتبیین می نویسد
بعض الطباء چنین جواب داده اند که ضیق حادث بعد از آنکه بیشتر بود و ضعف بهتری آورد چرا که باعث
سوء ترکیب طبقات و اجزاء چشم می باشد و این مرض است و کل مرض موجب خرابی افعال می گردد
و چنین در رساله ترکیب العین نوشته که ضیق العین وی نیست بلکه علت آن ضیق عارض می
روی است عضو صا ان ضیق که بسبب نقصان رطوبت یغنیه باشد و روایت می کند طبری که روایت
با گروهی از اطباء که از جوف انس طیب نیز با آنها شریک بود از جوف انس مناطره افتاده درین که فرقی
نیست در ضیق حدی که پیدایشی باشد یا حادث و عارضی در باب نور چرا که قوت البصر در هر دو یکسان
می باشد پس جوف انس محیب شده بدو جواب یکی آنکه برای هر عضو فعلی است و قوی تر فعل آن عضو
و قوی است که صحیح و سالم باشد و هرگاه به لظمی و خرابی عائد حال آن عضو شود و لا محاله در افعال نیز میسر
چنین است حال ضیق عارضی پس مرتبه ضیق عرضی است ترا ضیق حلی خواهد بود و دوم آنکه ضیق حادث
نمی باشد مگر بسبب دوشی روی مرضی یکی نقصان رطوبت یغنیه دیگری ابتی جرم طبعه یغنیه و این نیز
و خرابی و آفات که چشم دارد می شود ظاهر است و نیز در کلام بعض اطباء متحقق می گردد که مراد ضعف است
و عملیات نیست که بوجوه یغنیه که به ضیق تعبیر نموده یکجا در مکان و سوراخ تنگ جمع می گردد و کثیف
می شود و ازین امر تنزی میانی می گردد و بعد از آن بسبب اینکه این ضیق که بسبب آن عده بصیر پیدا
گردیده بسبب ابتی و بد لظمی حال اجزاء چشم پیدا شده است با ضعف می آورد چرا که عرضی مرضی است
نه طبی و حلی حاصل آنکه مرادش این نیست که احتداد و ضعف در وقت واحد یافت شود
سوال می دق را بر ارباب مکتبه چرا محصور کرده اند می بایست که چهار مراتب محصور می گشت چه در طو با
بدن چهار است و هرگاه از محل حرارت بار طوبات اعصار اصلی می دق عارض می گردد پس محال
بیمار مرتبه باریستی گفت جواب در اینجا مترض و بهر حال حراره دانسته حال آنکه انتقال حرارت
از طبعی بر طوبی و دیگر مشتمل است پس رطوبت اولیه که خلط است هرگاه حرارت از آن گذشته شود باقیات

نماید آن مرتبه اولی است چه گاه ثبات رسد این مرتبه ثانی است و دمی که فویت حرارت از اشتغال رطوبت ثالث باختر رطوبت رابع رسد آن مرتبه ثالثی است و حق است فافهم سوأل مصنف اسباب علامات در اسباب و ق گفته و حد و ثباتی که من اسباب سابقه مثل الحمیات المحرقة و ورم حار يحدث فی الصدر و این کلام بحث است ازین جهت که می و ورم از اسباب و اصدیق است و بخوبی اسباب سابقه جواب نسبت باین طور که بعد و ش می محرق و ورم حار در آن قرب زمان اگر دق عارض شود از اسباب و اصدیق شمرده خواهد شد مگر در حالیکه می محرق و ورم حار حادث گردیده گذشته باشد و بعد از آن بیست مفرط حاصل شده اگر دق پیدا سازد بیشک می محرق و ورم حار صدر از اسباب سابقه دق خواهد بود سوأل می یوم می یوم چنان آمده اند حال آنکه زیاده از یوم نیز ثابت می شود و کما قال الشیخ رحمه البقیة تکلم الیوم یومین فصاعدا الی ثلثة ایام بلکه زیاده از سه روز هم گفته اند کما ذکر جالینوس انفار بالبقیة الی سبعة ایام و انقضا انفار تائما جواب تسمیه می یوم یومی آنست که اکثر در یوم طبع می گذرد سوأل در تعریف عشق مصنف اسباب و علامات می فرماید عشق مرض و سواسی بخلیه الانسان الی نفسه بتسلیط فکر نه علی استخوان بعض الصور و انشائیل التي تكون له مرج له که مشوق است چنانکه ذکر کردیم تا اضماع قبل از ذکر لازم نمی آید جواب هر گاه مقدم شد ذکر عشق دانسته شد این که در اینجا مراد از مشوق است پس آن مذکور است حکما سوأل فرق در سوء مزاج مختلف و سوء مزاج مستوی چیست جواب سوء مزاج مختلف آنست که می شود و برای اعضا مزاج متکثر بعد از آن عارض می گردد بر آن مزاج متضاد خواه گرم باشد یا سرد پس ادراک مستفی می کند طبیعت برخلاف مزاج متکثر و سوء مزاج مستوی آنست که مستقر می گردد در جوهر مضوی می شود مثل مزاج اصلی که باطل می گردد و مقاومت نمی شود از آن افیت چنانچه در می دق ظاهری گردد سوأل برص سوء مزاج مختلف است یا مستوی جواب بوجوب بیان صدر که در تعریف سوء مزاجین تصریح کرده شده و آن مطابق قول شیخ الرئیس حاصل شد و نفیس است مرض برص سوء مزاج مستوی است و نیز بعضی از اهلای متقدمین سوء مزاج مختلف است چه اگر اهلای اختلاف کرده اند در تفسیر سوء مزاج مختلف و مستوی آنانکه برخلاف شیخ الرئیس نفیس خسر شده اند صاحب کامل و ابوسیل سیسی و محمد بن زکریا رازی اند و لطف آنست که

اینها هم مخالفت دارند در کلام خود با چنانچه ازین عبارت مستفاد می شود و اعلم ان الاطباء اختلفوا
 فی تفسیر سور المزاج المختلف والمستوی و قالوا ان المستوی ما لم یجعله لایدرن و المختلف
 ما ضل عضو او و ان مضمودیه قال صاحب الکمال و اما سبیل المستوی فانه قال لان المختلف
 هو الذی یکون عنه اذی و یتحتاج الدافعه الی دفع المودی و المستوی ما لا یكون کذا کسب
 و یقرب منه مذنب محمد بن ذکریا الرازی پس می عین تفسیر شیخ سور مزاج مختلف است و سبب
 مذنب بالمیوس و صاحب کامل مستوی و برهن سبب تفسیر شیخ سور مزاج مستوی است
 زیرا که عارض می شود در عضوی و در عضوی سوال در علامت و عرض چه فرق است با و یک
 عرض با علامت مرادف البقی است چه علامت را که جهه رستوده اند علامتست حالتی نسبت به
 علی حالت بدیهه همچنان عرض موصوف می شود و جواب علامت عام است و عرض خاص
 یعنی علامت استدلال کرده می شود با سبب بر سببات و آن مقدم است و عرض تنه بر آن
 بسبب بود نش عبارت از توابعین من غیر علامت یافته می شود در حالت صحت و مرض و بعض
 یافته نمی شود مگر در مرض کما قال طافیس لان العلامة توجب فی حال الصحة و المرض المستوی
 لا یوجد الا فی المرض سوال در امراض حاره قلیجی می شود و در امراض بارده چرانی گردد
 حالانکه در تعریف قلیج گفته اند هو ان العلیل اذا انتقل عن الشکل الذی هو علیه الی شکل اخر است
 ان الشکل منه الی شکل اخر جواب انتقال علت از شکی بکل و اشتهای آن بسوی شکی اخر
 بسبب غلبه حراره می شود که موجب است اضطراب و تشویش را از برای آنکه آن از قبیل حرکات
 است و حرکت از حرارت می شود و نیز گفته اند که علین سبب کثرت التهاب مشتاق می شود و سبب
 انتقال از شکی بکل اخر برای فهم این امر که شاید تسکین یابد از ان سوال رگ قیفال چرا
 موسوم بقیفال شد جواب قیفال مشتق است از کیفالس و آن در رخت یونان راس را
 می گویند و چونکه ضد این عرق جذب می کند ماده را از سرد استفرغ می نماید و تنقیه قیفال می کند
 بنا بر ان بقیفال موسوم گردیده سوال سنی یا راجعیت جواب دوار الو سوال چرا
 منسوب نموده اند خاص ایا ریح را بسوی حق سبحانه تعالی حالانکه کل شی منسوب است با و سبحانه
 و هر چیز از نزدیک رب است جواب اگر چه کل شی از نزدیک رب است لکن فضل ایا ریح از

خواص است و خواص و قوی از عالم ارواح است و ارواح از عالم امر است و عالم امر و شرف و اعلی
است از عالم اجسام چه عالم اجسام عالم خلق است و قیل و عناء و شرب و قیل و قیل و غیر گفته اند
که ایارج اولی سبب است که ترکیب داده اند قدما از مسلمات و اقتضای کرده بودند بر استعمالش بسبب
کثرت مصلحت و نه جبارست می کردند بر استعمال غیرش و شنج جو علی سینه می فرمایند که الیاء قدیم
خوف می کردند از عمل مسلمات صرف مثل شنج خنفل و حریق و غیر ذلک و هرگاه از استعمالش اراده می نمودند
خلوط می کردند آن بیدارت و مصلحت تا اینکه جبارست می نمودند در عمل مسلمات صرف آخر الامر باند
بافوس شدند پس جبارست فرمودند بر نه غایت تا اینکه اخذ کردند جو بی که آن ایارج است پس بپای
منتبه یابید شد که ایارج است از طبوفاست سو ال شنبی چه معنی دارد جواب از آن جهت که ایارج
کرده می شود در شب مثل ایارج وی خوابند بخوردنش تا که نه ضعیف کند حرکت بیداری فعلی از جهت
زود نزول کردنش از سعه پیش از آنکه او فعل خود نماید و در کتاب مفتاح دارد است که شنبی را فاعلی
است آنرا صبری نامند مگر اظهارش بر مرکب ازین جهت است که در آن صبر خیر کرده می شود و در جواب
سطور است که شنبی را در مرکب سبب است که در آن صبر و مصلحتی و تریب و غایتی و نهک بپزدی و ایارج
داخل می شود و بجزن می یابد از عمل و آب و ورق اترج یا آب خالص سو ال سبب عطش چیست
جواب فعل عطش آنست که از علاج می نماید بطویات و ماغیه را و استیصال می کند و قطع می نماید
فصلش و سبب آن حرکت عذیفه قویه است که می رسد بدماغ سو ال دلیل مشارکت دماغ با سعه
چیست جواب ایارج هرگاه انسان می نویسد جو بی که بر او جاری می شود غلیان و نیز هرگاه می نوشد
آب شدید البروده را محسوس می شود بدماغ و دماغ اکثر متناوبی می گردد و نسبت او به سعه
از دماغ و اشتراک سعه بواسطه اعصاب است از جهت دماغ سو ال آروغ چه است آید
جواب آروغ حالتی است که عارضی شود و نزدیک دفع شدن فضلات ریجی بقبضه سعه از راه
دین بسبب حرکت قوه دافیه می سو ال سبب بکاس چیست که در سر ساه سوداوی عارض می شود
حالا که ما و سودا فلیط است و کیفیت فعل آن بهم یابن است و اشک یافته می شود مگر از رطوبت
جواب ایارج ازین جهت که سودا خون را غلیظ می کند و سرد و سیاه می نماید آنرا پس روح سطا و غلت
می کند انقباض را و مستعد می شود و صاحبش بر غم و الحام و تقرع می نماید از او فی سبب عارضه و انقباض

هرگاه حادث می شود و حالتی برطرف می شود و حرکت می کند روح بجانب باطن معزور از ماده مودیه پس آمد و
 و تشنگی می گردد و عذاب بجانب باطن و تنگ می شود فضای دماغ و چشم و سینه و افشرد می گردد و منافذ
 آنها پس حادث می شود و شکل بجا و خارج می شود و درین وقت با ضرورت آن چیز که در دماغ است از رطوبت
 رقیقه با شک و آب بینی چنانچه می افشند استیج منمونه و از آن آب بر می آید و سبب حصول این طوبت
 آنست که اگر گرم کند قلب را بسبب قوی خون و روح بسوی قلب پس هر قف می گردد و از قلب نواحی
 قلب درین وقت به بجز حاره بسوی دماغ می گذارد و رطوبات را که در آن است و رقیق می نماید و روح
 می کند پس سرد می شود آن رطوبات بنفسه و غلیظ می گردد و در آن پس دفع نمی شود مگر بصورت شواری
 بسوی چشم یا سو^{۲۲} ال سبب افراط سیدان اشک و سرسام و موی چیست جواب هرگاه چشم
 ضعیف می شود و بشا رکت دماغ قوی نمی گردد بر نفخ غذا پس فصله می شود و چشم چونکه مقدور است که آن
 فصله ندارد و لا محاله جاری می شود و از چشم بغیر از ده و با فرط و بسبب عدم تسک چشم باعث ضعف
 هر چه از دماغ می برآید تا اثر جاری می ماند سو^{۲۳} ال سبب ضحک چیست جواب چونکه حاره و موی
 اکثر نسبت به طبیعت است به نسبت سایر اخلاط و کثیر از طوبت است که بر انبساط معین می شود پس
 نزدیک افراط عارض می گردد برای صاحبش استعداد تمام بسوی فرح چنانچه سروری شود
 از او فی سبب خصوص نزدیک اختلاط افعال دماغ و چونکه همیشه تحیل صورت است و از بسیار لذت
 می ماند بجز کت می آید روح بسوی خارج و غبطه و مست می شود و عصب های سینه و روده کشاده
 می گردد و منافذ آنها پس حادث می شود شکل ضحک در روده و بن و اقتدا علم و صاحب کامل
 می فسر باید که سبب محدث ضحک و سرور آنست که خون محبوب طبیعت است پس حادث
 می گردد و سرور نزدیک زیاده تی خون چنانچه حادث می شود برای کسانی که می دارند بسیار سرمایه
 و مال و دولت سو^{۲۴} ال در سرسام و موی اگر چه افراط خون می شود مگر آن خون غیر طبیعی است و
 قطع نظر از این اختلاط عقل درین قسم لازم پس سرور و فرحت کجا و بدون مسرت و انبساط خنده می
 پس چه باعث بود که در سرسام و موی ضحک عارض می شود جواب اگر چه خون در سرسام
 موی غیر طبیعی است لکن چونکه این خلط مناسب طبع بوده و لا جرم صورت ضحک پیدا می کنند
 بوجه اسبابی که در ضحک عام تصریح شده است و انظر الیه سو^{۲۵} ال ما را بشیر را بجز از غلبه باره

براجید و نیک نموده اند جواب از قول بقراط تحقیق می شود که در مارا تشنه ده خاصیت است
اول اینکه طبیعتش باروست دوم اینکه منبج اخلاط استوم مستقرغ اخلاط محرقة چهارم منقی میده است پنجم سهل النفوذ
ششم بوی جویع بدن ششم لذیذ است هفتم و خصوصت ندارد هشتم معتدل غذا است نهم سکن عیش است
دهم هیچ اخلاط فاسد و نیست و یازدهم انگه نمی پرورد اخلاط را و میده سوال فرقی در طلا و ضا و طبیعت
جواب فرقی بینها که شیخ الرئیس می فرماید بفضش آنست که طلا وضع کرده شود هر شی بر عضو
استمال کرده می آید در شی رقیق باین طور که منتشر گردد بمساحات دست و ضا و آنست که استمال
کرده شود در شی غلیظ و نه انتشار یابد از مساحات دست بلکه نوعی که بر عضوی نهند همچنان ماند سیلان
تجا و از آن عضو ننماید سوال سبب ناقص چیست جواب سبب این طبیعت آماده می شود
برای دفع اخلاط بارده یا حاره لذا از اعضایی می ویزد آن ماده مذفع بود به حرکت اعضا
عضلات و اعضای حساسه لاجرم تنقبض و ارتعاش می شود کم و بیش بحسب ماده سوال آنرا که کدام
حی ناقص عارض می گردد جواب در حیات عقیقه که ماده آن خارج عروق متغیر گردد ناقص
عارض می شود سوال چه موجب است که سلول صحت نمی پذیرد جواب چند امور مانع بریت
مرض سل اند باید دانست که سل قرص شش را می گویند که لازم می شود بدان حی دقایق پس برای
الشیام قرص ضرور شد تنفیه مده چه اندام قرص بدون تنفیه ممکن نیست و تنفیه مده اسکان ندارد مگر
از سرفه و سرفه حرکت تنفیه است که افزون می کند توسیع قرص و متفرق می گرداند آنرا و در آن صورت
لازم می شود جذب شدن مواد منقبضه که از حرکت سرفه برخیزد است بر رویه و آن موجب مده و درم
است و نیز اگر دوار خشک دهند که مانع شود نفث را حده حی پیدا می کند و اگر دوار سرد
دهند بر عایت حی امثل کافور مغلا و مانع نفث می شود و اگر دوار تر دهند مانع اندمال می گردد
و غیره الاطبا جالینوس چندین سبب مانع صحت سل می فرماید یکی اینکه شش عضوی است
و انهم المستحرک بقض و بسط و قرص محتاج می شود برای اندمال بسوی سکون تا منضم و برپا شوند
لبهای جراحت دوم آنکه بعد مسافت است از مدخل و او تا عضو مذکور یعنی ریه پر پیچ
دوری مسافت فصل دو و استنفر و ضعیف می گردد پس موثر نمی شود و در الشحام قرص تاثیر تام و فصل
دوری مسافت ایگه می رسد اول دوار در دهن پس اندام در مری بعد از آن است که در

و احد بعد واحد از اسرار و قاف پس می رسد بسوی اسرار تا بعد از آن می رسد بسوی اسرار که در حقیر کتب است
 در او پس گوی که بسوی اسرار و قاف پس می رسد بسوی اسرار تا بعد از آن می رسد بسوی اسرار که در حقیر کتب است
 بالعرضه شوم آنکه او به اگر از خارج مستعمل گردد اول خواهد رسید بسوی سطح جلد پس نفوذ خواهد کرد
 در عضلات صدر و عظام پس از آن در غشای استخوان خواهد رسید بعد از آن بر غشای جلد ریه وارد خواهد شد
 از آن بعد خواهد رسید قوت او بر خاص ریه و علاوه دوا یا گرم است یا سرد یا خشک یا تر خالی از کیفیت
 چهارگانه نیست پس بهر کیفیت که مستعمل شود مغزی افتد یعنی اگر بار دهند آن بلبه است نفوذ نخواهد نمود
 اما این سافت بعیده بجهت بروست و بلادت و اگر گرم دهند می ترقی خواهد نمود و اگر خشک است نفوذ نخواهد نمود
 و بسوی ریه ضرر دارد و اگر او به رطب استعمال کنند مانع التهام است چهارم آنکه جای که ماده انگلیس
 سل گردد و آن نیز صحت نمی پذیرد مگر از اصلاح و اصلاح امکان ندارد مگر بعد مرصه بعیده مدت مدید
 که مغز می گردد و لا محاله درین مدت قمره می شود و نا صور که احتیاج نمی پذیرد از گرم و سرد و تر و خشک
 می شود و قمره را اینکه می خورد ماده انگلیس شش را و علی بد امرض سل که بعد و هم عارض گردد
 عسیر البز است چشم آنکه جرم ریه چونکه ضعیف است سریع التکان می گردد و ششم آنکه در شش
 رفیق شد و الحاد بللی الا نقادی شود و آن موجب است بر عدم التهام چشم آنکه در شش
 داسه اند پس دشواری شود و بلیت التهام آن بسبب تقطع انفصال ششم آنکه عروق شش مغز و قوی
 و غضروف سخت می شود که انفصال نمی پذیرد و نهم آنکه شش جری هوا است درین صورت قوی می گردد و بعد ریه
 بجهت هوا پس قنید مانع التهام می شود و دوا ال سبب اشتباه طعمه است و سبب اشتباه طعمه است و دوا
 بر گاه بر غم سده می ریزد و قد می کند سر سده را این بجهت ذکی الحس بود شش تنبیه خاص می شود
 آنرا بهر گشتی موسوم ساختند و دوا ال موجب احتیاج بر این صیت جواب هر گاه مره ضرر ابر
 می ریزد غل می کند از این سبب حرفت صفر آئینه با جابت می شود و دوا ال سبب جشار خاص
 چیست جواب جشار عاتی است که حادث می گردد از ریح که خارج می شود از سده بسوی این
 از هر سببی که باشد لیکن ترقی بسبب تصور غل حرارت است که غالب نمی شود بر غل طعمه پس
 الا محال طعمه خاص می گردد و دوا ال موجب تشاوب یعنی قاتر چیست جواب تشاوب حاتی است
 که در انسان بسوی کثافت از صمغ و اسجده غیر منضه حادث می گردد پس

جمیع می شوند آن بخار است در فضولات خاک و غلیظین و غلیظ می شوند بسبب برودت و کثافت وقت که
 شکل اجزای مذوقی یا بنده عضلات و غالب می گردد طبیعت بر دفع آن بخار است ازین جهت خروج
 نمی یابند مگر از آنکه آنرا غایب می گویند سوال سبب تملی یعنی خیاره چیست جواب خیاره نیز از
 معود انجری می شود که فرق همین قدر است که در غایب جمیع می شوند بخار است خاص در عضلات خاکست
 شسته و در خیاره در عضلات کرامی عضوی از اعضا سوال سبب قی و تنوع و غثیان چیست
 جواب سبب قی حرکت برای دفع چیزی باشد که در معده است از راه دهن و تنوع صرف حرکت
 باشد بدون آنکه چیزی بر آید از راه فم و غثیان قطعات غذا بودیدون حرکت و اسباب این هر طبیعت
 است اگر غلط موجب بیرون رفته بود قی عارض می شود و اگر داخل جرم معده باشد چیزی از معده نماند
 که تنوع حادث گردد و اگر در سطح معده است غثیان لایق شود همین قدر بر سبیل اختصاص گفته شد
 سوال سبب فواق چیست جواب فواق حرکتی باشد از جمیع اجزاء طبقه داخلی معده برای
 دفع موزی سوال فاقه را از امراض معده چه اشهرند علانکه عضلات خاکست فم از اعضا
 راس اند جواب سبب این مرض از نفس معده است که از آن بخار است متصاعد میشود و از این
 بهجه امراض معده سرد و اند سوال سبب رقی چیست جواب سببش یار لطوبات است که
 در معده بکثرت جمع آید و از آن معود نماید بسوی دهن یا بیش رذاب است که پیدای شود و
 از لجم غدوی آنکه نزدیک موخر اسان است و جذبی نمی کند معده بسبب استغناء و خویش بسیار
 می شود اجتماع آن دهن سوال سبب خشونت زبان چیست جواب حرارت هرگاه عارض
 بدن می شود بجهت خافت جوهر و قلل نپذیران طبع خشک ترانیده می شود و جذیب میگردد و طبعش پس مختلف
 از برای آن بعضی بلند بعضی پست است درت سوال سبب قرا چیست جواب بیش یا افندیر ناچه است
 بیش لویا و مشرو غیره که در پچنین اشیاء طوبت بکثرت می شود پس قوی نمی شود حرارت برین
 و پیدای گردد و از آن انجری غلیظه که مستحقین بریاح می شود یا بیش کثرت مقدار غذا است پس
 عاجز شود حرارت از هضم او و متولد گردد در یاح یا بیش آن داره کیفیت غذاست که عاصی شود
 قوت باضمه از هضم آن مثل گوشت جاموش و یا بیش ضعف و برودت اسماست که کال
 نمی شود هضم اگر غذا صالح بود در کمیت و کیفیت سوال فرق در حیثه و حیثه چیست

جواب جمیع لثقه قوی نمی گردد بعد تناول غذا و کمی دق قوی می شود حرارت او بعد تناول غذا
و نیز در جمیع لثقه سخته متملی و متغیر می گردد و بعضی صغیر و الین بود و در جمیع دق صلب و ستمدی شود
و نیز فتره جمیع لثقه در شبانه روز شش ساعت بود و در لثقه عرق نمی آید تا و قتی که بالکلیه بفارقت نکند
و نیز در جمیع دق محسوس نمی شود حرارت او در یک ساعت بلکه در یک می گردد حرارت او در نبض بعد
گذشتن دست تا مدت طویل برای اینکه تحمل می شود و سبب می گردد سام و کثیر می شود
اجتماع انجره حاره زیر انگشتان دست آن وقت در یک می گردد حرارتش پس چون لثقه شبانه است
دارد و جمیع دق معند اطیب را لازم که بغیر دق تا مل در علامات فارقه و ارسیده رجوع بمعالجه نماید
چه اکثر دق قویین بپاک شده اند بسبب اشتباه لثقه از استعمال مسلمات حاره و ادویه حاده چنانچه
مراقبت می فرماید قدر ایش کثیره من المدقوقین فالجهر الجمال لهذا الاشتباه بعلاج اللثقه
من استعمال المسخات القویه و المسلمات الحاده و غیره فاعلموا انهم طلبوا سوال فرق و آتش فانی
فارسی و آید فز که چیست جواب صاحب قسری فرق نمی کند در آتشک و نار فارسی چه آن بود
مراودت المعنی اند که بعضی اطباء فرق کرده اند آنچه با سوزش و الم شدید و قلت رطوبت باشد چنانکه
گوئی بر عضو و اگر نهاده اند جمره می نامند و در عربی که بفارسی آتشک گویند و آنرا که هنگام ظهور شیره خطوط
طافوسی پیش زبانه آتش بر بدن ظاهر شود و آنرا که بود با سوزش و لیسب نار فارسی نامند و تسمیه
بدین اهم یا بسبب کثرت وقوع دی در بلاد فارس یا بنا بر اینکه اول کسیکه علاجه اش اخذ کرده از فارس
بود و قرشی گفته که اهل فارس آتش پرست بوده اند که آتش که ایشان دانم التوقد بود و طاهر است
که آتش دانم التوقد قوی الحده و الاشتغال میشود آن مرض را باعث شدت لیسب و اشتغال
به نار فارسی موسوم ساختند که قال القرشی انما اخصت بالفارسیه لان اهل الفرس كانوا یعبدون
و کانت لهم نار توقد انما و تلک یكون قویه لاحتمال له و ام اشتغالها و التهابها تشبیه المرض
بقوه و می به لان مادتها صغیر و محترقه و تملطه بالسودار و قی همین است که هر دو را یعنی
آتشک و نار فارسی را مترادف گفته شود باندک تفاوت یعنی در نار فارسی ماده صغیر و زیاد است
و در آبله مایت و در جمره ماده سوداوی زیاده است و مایت نیست و اگر است قلیل و آبله
بی رطوبت می باشد اکثر و علاج هر دو یکی است الا در نار فارسی رعایت صغیر ملحوظ باشد و در جمره

یعنی آنکه شک لیس طسود او تسمیه به باد فرنگ و آبله فرنگ از جهت آنکه ابتدای ظهورش از فرنگ
 بوده و یا از فواح آن برای آنکه مدار او شان پیشتر برانقدیه غلیظه کیده سوداویه است مانند گوشت
 خوک و مرغابی و امثال اینها و شرب شراب و کم توجی به تطهیر بدن نفس و غیره و از منی و اینها
 گویند جهت آنکه اولاً از بلاد ارسن ظاهر شده سوا ال فرق در حرارت معده و حرارت قلب
 چیست چو آب شخصی که از هوا سرد و تسکین یا بد قلب او خارج بود و هر کس که از آب سرد تسکین
 معده او گرم باید تصورید سوا ال صاحب باب علامات سبب می یوم گردانیده است بعضی او را
 اعضاء ظاهره را مثل ورم خلف الاذن در اریه و الباطن او را اعضاء باطنه از اسبابش نه شمرده
 موجب آن چیست چو آب ازین جهت که سخت او را م ظاهره مذکوره می رسد نقطه بسوی قلب
 سخت او را م باطنه قاصر می شود بر تسخین روح بلکه متدی می گردد تسخین آن بسوی اعضاء
 و نیز حیات که تابع او را م باطنیه است از حیات غفیه شمرده می آید و می یوم عاری از غفلت
 است نقطه حصول گرم میشود باعث ورم اعضاء ظاهره مثل پس گوش و بین و بن ران فافهم
 سوا ال از قطع شدن رگهای پس گوش چرا بطلان نسل می گردد و کما قال صاحب الاسباب
 و الاعلامات و قطع العرق الذی خلف الاذنین فانما یطل النسل چو آب ماده تولد و تاسیس می
 و آن از دماغ نازل می شود پس از قطع شدن رگهای پس گوش نزول نمی ممکن نخواهد شد چنانچه
 تصریح این امر علی ما ذکره فلاطون فی کتاب الکی و نیز علی ما قال البقرطانی فی کتابه المنی بدینگونه است
 که جمیع اطباء نزول ماده منی از دماغ می گویند و تفسیر می کنند که ماده منی که از دماغ می آید اول نازل
 می شود بسوی هر دو رگهای پس گوش پس از انجا می گذرد بجانب نخاع پس از آن بسوی عقین
 طالعین منتهی میشود از عروق اجوف بعد از آن می آید بسوی کلیتین زن بعد نازل می شود بسوی
 عروق متصدد اثنتی و گند از آن قطعاً یقطع النسل و نقل کرده است طبری صاحب معالجات
 بقراطیه در رساله خود که در بیان قصداست از بقراط اینکه میفرماید بقراط در کتاب الهویه و بلدان
 که هرگاه قوم صفالیه اراده کردند که میا کنند اولاد خود را بر این مرتبه که لائق شوند برای اجابت و عا
 بسوی منی تعالی یا بغرض اغراض غیر مرم پس قطع کردند رگهای پس گوش او شان پس قطع شد
 رگ که سبب قطع این مقلوع و گشتند بصورت عورت و گنداشتند او شان بر این ماست

پس که مسل گرفتند بدان از جناب بابی عراسمه و دیدند که دعای ایشان مستجاب می شود و
 بهشتی که ابد تعالی برگزیده کرد ایشان را و پاک و ظاهر نمود از هیچ خباثت و گفت علی بن ابی طالب
 در فردوس آنکه جالبینوس انکار کرده است از امر عقین و خطا و بقرط گرفته است چنانچه
 نفیس می فرماید که اعتراض جالبینوس بر بقرط بعد انتقال بقرط بسوی دار البقا و ارو شده است
 و بر صورت قول بقرط علیه دارد چه اینوقت خصم موجود نیست تا دفع نماید اعتراض او و نیز سوال
 جالبینوس کسی معترض بر معنی نگردیده و شیخ الرئیس و قرشی و غیره تفسیر این مسئله بر چه کرده اند براه
 طوالت گذارند سوال سبب تولد شمع چیست جواب شمع پیدا می شود از اجزیه و خانه که جدا
 می گردد از اخلط سبب تاثیر حرارت سوال فرق در مرض رجا و حمل چیست جواب سبب مرض رجا
 جدا و طبعی می شود بر خلاف طبع حامله و در بل دست و پای بر خصوصیت رجا دارد و سبب تمیز
 شدن فضل طبعیه در بدن و به تنفر شدنش برای غذای عین پس دفع می کند طبیعت آن فضیله
 طبعیه را بسوی اطراف و تحقیق می کرده و حرارت سبب کثرت نفوذ و طبیعت می شود در دفع آن
 تحلیل آن خاصه در اطراف سبب بیرون حرارت و نیز از ضعف کبد و ضعف قوی طبیعت هم
 عارض می گردد سبب اشتداد آن از نفوذ و نیز رجا تجاوز می کند از آن وقت که چنین حرکت
 خروج می کند پس اکثر این مرض متدی گردد تا چهار سال و پنج سال و اکثر متدی می شود و تا مدت
 و نفیس می فرماید که کشیده ام عورتی را که بیدار شد چنین او بصورت سلماه حرکت می کرد چند ساعت
 و دیگری را سموع کرده ام بصورت سرخ که زنی زائیده بود برای او و بازو بود و نیز در اکثر
 اوقات می زاید صاحب رجا بصورت انسان ناقص الخلقت پس سبب این مرض بسیار است
 مگر سبب قطع طبعیه ذات الحیمه کثرت مواد است که می ریزد بر جسم یا شده حرارت که تحلیل می یابد
 لطیفه او و باقی می ماند کثیفش پس مستعدی گردد و قطع طبعیه بصورت ناقص و گاه متفنن می شود
 این مواد از حرارت غریبه مستعدی گردد برای قبول نفس حیوانیه باقی اسباب این مرض ورم و
 ریح و نفوذ طبعیه و غیره است که تفصیلش موجب تعلیل می شود سوال چهارم نام می گویند
 که هر زن خواهری جماع و و چند از مرد است این قول صحیح است یا جایز است حکیم ترین علما
 و دایه طبعیه و بر این حکیمه انکار بر این امر فرموده اند و منطقی شوند که سردی و تری مزاج زن

که از او طبیعت ثابت گشته بر بانی است قوی بر کثرت شغول او و چرا نباشد لان البرودة ممية القوى
 و البرودة مستتر فی الباء و نیز اگر زیادتی شود تشویش صادق بودی حکم کتاب ربانی و ثلث و رباع چهار
 از و اج نسبت یک کس به طور و ارج یافته بلکه بر عکس آن بودی و آنکه عوام الناس بر حال
 تشویش آگاه نمی شوند سبب بد ذاتی اوست که باعث خست باطنی از حال بود آگاه نمی کنند
 سوال پنجم از همه و چند مدت تمام می شود و جواب اوقات هفتاد و نه ساعت و پنج ربع
 مختلف می باشد از حسب قرار داد اطباء چنان سبب می گردد که تقدم از شش ساعت و تا آخر از دوازده
 ساعت می باشد پس تا مدت مذکوره پنجم از همه تمام می شود سوال و وصول ماده منویه از
 اشباح بدن با ششین تا چند مدت بطوری پذیرد و جواب سبب طریق وصول ماده منویه بعد تناول غذا
 مستل بهفتاد و دو ساعت قابل استیحا که منویت بوده از جمیع اعضا برای عودتی که قاسم غذا اندک بید
 می رسد و از کبد بواسطه اجوف نازکی بکلیتین و از کلیتین اینها به اسط شعبه اجوفی که با ششین آمده است
 گشته اند با ششین رسیده فضی مرتبه ثانی یافته منوی می گردد و از اینجا با مدی می رسد سوال و عودتی
 به چند جاع خالی می گردد و جواب ادویه بی در سه چهار نهایت پنج جاع علی التواتر می گردد و
 در صورت ازدیاد و اصراف خون صالح بیرون می آید سوال شکر شروت جاع چیست جواب
 حرکت شغول جاع روح و ریح و دم است پس دوا و غذای بهی همان خواهد بود و کجانیات
 مذکوره موصوف باشد سوال علامت خاص مضمون کلب الکلب چیست جواب نشان
 گزیدن سنگ دیوانه آنست که همه احوال او بگرد از خوردن و نوشیدن پریزد و از آب تبرسد
 گاه باشد که آب بیند و بلرزد و لرزه در پوسته در وی پدید آید و اختلاط عقل و خشکی دماغ ظاهر
 گردد و تاریکی و تمنا می پسندد و گاهی با ملک سنگ نماید و از بول او حیوانی کوچک از سنگ
 پدید آید بول در فنی گاهی سیاه بود و برگزیدن مردم حریص گردد و هرگز از بکر او نیز و بواشته شود
 طعام و شراب که از دهان هرگز نخورد و دیوانه شود و هرگاه در وی خوراک آینه بیند نشانه سگ
 در آینه صورت سگ بیند و هرگز از جراحت او خون بسیار رد و کارش سلیم بود و بهیچ وجه از
 یک هفته از آب تبرسد و بعضی پس از شش ماه و چهل روز سوال فرق در میان گزیدن گاو و گاو
 و غیر دیوانه چیست جواب چیزی جز ذوقی نشان و غیره بر جراحت او نمیدارد که ساعت بعد از آن

پیش مرغ اندازند اگر مرغ از ان باز گردد و بخورد باید دانست که سبک می تواند نگزیده و اگر بخورد
و میرد معلوم کند که سبک دیوانه گردیده سوال بشود قانونچه سیال بودن خلط چگونه یافته می شود
چه سیلان بدون رطوبت و مالیت ممکن نیست پس خلط یا پس ازین قید خارج می شود جواب
مراد از سیال نیست که سهل التفوذ باشد بسوی اعماق بدن پس خارج شد ازین قید نرم و دماغ
با وجود مرطوب بودن شان و نه خارج شد بلغم جستی و زجاجی و سودا را را مدیه با وجود خشک بودن آنها
ازین جهت که قوام هر یک مانع نفوذ نیست و نه مراد گرفته شده است ازین قید از رطوبت ازین جهت
یافته نمی شود که هر شی سیال مرطوب بود چنانچه در رمل مشاهده باید نمود سوال می منبر باید
سنا حسب قانونچه در بحث خلط استخیل الیه الحذاء اولاً برین قول اعتراض وارد می شود حسب
استحاله اول مراد از گیلوس است جواب استحاله درین جا مراد از خلط صورت است و در گیلوس
بهمان منظره خورد می شود باقی می ماند پس خارج شد ازین حد گیلوس و نیز در افتاد ازین قید
استحاله ثانیه مثل رطوبت ثانیه و منی و روح سوال صاحب اسباب و علامات در مرض قوا
تخصیص نمود تفسیرش بر رسال کما قال و بی اختلاف الذکر و نمد و بعض فی اوجیه الیه و هم ضال
و الفاظ شدیده و وا گذاشت نسوان را از قید این مرض مگر شارح می نویسد بده علة نادرة فی الرجال
و فی النساء و بی اختلاف الذکر فی الرجال و هم الرحم فی النساء بصف اگر از خیال ندرت
نسوان را ازین مرض خارج نموده شارح چرا تصریح کرده و ذکر نسوان آورده جواب
اگر چه این مرض در رجال هم از قبیل ندرت عارض می گردد مگر در اقوام نسا نهایت نادر می باشد
ازین جهت شارح نیز این مرض را در نسوان اندر نوشته و وجه ندرت در نسوان حکیم
شریف خان دهلوی چنین فرموده که قلیل است که عارض می شود درم حار در رحم ایشان بسبب
برودت اعضای ایشان انتی و چونکه این مرض از درم حار می گردد و که تحلیل می پذیرد
از ان درم بجز حار کثیره و مستحیل می گردد بسوی ریاخ غلیظه بسبب غلبت خشک و بعض
پس تحلیل نمی شود و بزودی پس موجب الفاظی بود ازین جهت اختلاف ذکر عارض می گردد
و نادر است است که باعث بود بر پدید آمدن رحم سوال در باب ادخال بلبله در اجزاء
حقنه صاحب تحفه المومنین می فرماید قد مضوا و خال فی و حن و استدلال کرده اند با علین

کنایه است

بلبله عمل می کند بصورتی که می نماید سام را و شیعی می سازد مواد غلیظ را از خروج پس ملائیس
در سر سام سوداوی می کند آنچه بر حقیقت چنانچه بلبله داخل نمود جو اسب است و حال بلبله در حقیقت منفرجه
نیست ازین جهت که حقیقت در سام عمل نمی کند بلکه در حقیقت تاثیر می نماید خصوصاً و تکنیکه استعمال کرده شود
ماد و بلبله منفرجه کما قال الشریف خان و هذا حسن معنی و اما او غلظت الا بلبله کما فی الحقیقه
استعمله فی الاسمال الصغری و الکراکی الذی کان منه سده فی الاسمار و وجه شدید فاعلم سوال
کثرت مرثی باعث نفوت می شود و قلت معارضه است پس چگونه ترک و سک جماع موجب ضعیفیت
می گردد جو اسب منفر و مفصل می گردد و عضو از سک جماع ازین جهت که جمیع اعضا قوی و مستند
می شوند از استعمال ریاضت مخصوصه آنها و ضعیف می شوند از ترک ریاضت که مخصوص آنهاست
کما قال القراطس العمل منقطع و العطله ذبله یعنی عمل در سر عضو یعنی که مخصوص آن عضو باشد مطلق و مستند
است و تحلیل عمل باعث است بر ذبول و جالیوس استعمال جماع در زمان بلوغ باعث قوت
بر شهوت جماع گفته زیرا که استعمال آن در ابتدا بسبب کشادگی رگها که این سبب زیاده ای می بخشد
آن محل می گردد و نیز کلام افلاطون موبد اینهمه اقوال است که فرموده است که سکون قوی موجب
ضعف قوی می گردد و ریاضت قوی مختصه آن عضو زیاده می کند صحت آن قوی را و باعث قوت
می گردد سوال خلق شمر عاده چرا موجب پیمان شهوت مردان می شود جو اسب دانسته شده
است که محرک شهوت جماع روح و ریخ و دم اند و چون خلق نوری عاده در ثوران می آرد حرارت را
و جذب می کند دم و روح را بطرف آلات تناسل و یاد می داند طبیعت و نفس را برای جماع
ازین جهت از سردن نوری از پیمان شهوت مردان می گردد سوال منی طبیعت چیست
جواب بقول بقراط طبیعت مذکر بدن است بلا اراده و شعور و بقول افلاطون منی طبیعت
مؤکله بر مصالح بدن - و بقول فاضل قرشی قوی است از نشان با و خط کمالات جسمیه است
تا اینکه خارج شود از قوت بسوی فعل و بحسب اقوال اطباء جمهور طبیعت مبدی اول است
برای حرکت سکون بدنیة بالذات لیکن بآل همه اقوال واحد است سوال موضوع طبع چیست
جواب بدن انسان سوال غایت طبع چیست جواب ضابطه است حاصله در استقامت
زایده سوال تعریف طبع چیست جواب طبع در لغت حدیق و می است و در اصطلاح علمی است

در بعضی
مکانها
در بعضی
مکانها

علی است که بدو احوال بدن انسان معلوم کنند از جهت صحت و مرض تا حفظ صحت کنند
حال الحصول و استردادش در حال زوال سوال اول تعریف مرض چیست جواب مرض
بهیئت بدیهه است غیر طبیعی که واجب می شود از ان بالذات آتی در امثال سوال
تعریف صحت چیست جواب صحت یعنی است که بدن انسان در مزاج و ترکیب خود
می شود و آن حیثیت که صادر شود از ان افعال سلیمه سوال روح چیست جواب
در عرفه اطلب روح جسمی است لطیف که حادث می شود از انجمله اخلاط و تکون می باید در تعریف
این قلب پس منتخبات از ان بلید بر سیده طبعی موسوم گشته و حصه بدماغ رسیده و نفسانی
نامیده شد و آنکه در قلب باقی ماند بجهتی گفته شد بهر کیفیت از سه قسم بیرون نیست سوال
جالیئوس و ابوسهیل سیحی گفته اند که روح از هوا مستثنی پیدا می شود جواب این قول
باطل است و اختلاف مذموب فلاسفه چه روح قوی می گردد از تناول اغذیه و ضعیف می شود
از قلت و انعدام غذا یعنی که جالیئوس و ابوسهیل سیحی می گویند اگر جهان می بود سر این باقی می ماند
روح از هوا مستثنی خوانده اند و ادوی شریانی سوال شیب نوم چیست جواب
نوم حالتی است که عارض می گردد و برای ذی حیات که ساکن می گردد و نفس از استعمال هوا
و حرکات ارادی و لازم می شود آنرا بر روح نفسانی و منقطع شدنش از آلات لبوی
نه یا یکباره بلکه تدریجی می گردد قدری از ان لبوی آلات نیز سوال شیب بیداری چیست
جواب بیماری حالتی است که عارض می شود بنا بر حیوان بروقت انصباب روح
نفسانی لبوی آلات حس و حرکت ارادی سوال وجه صیر چهار اسنان چیست
جواب بدن خالی نیست از یک یا دو تراید است یا نه اول من نحو است و ثانی تا اینکه در اثبات
است و در ثانی اول من و قوتها است و ثانی یا اینکه ناقص بین در ان موسوس شود یا نه اگر موسوس
شود من پسین و ثانی است و الا در من کموت سوال وجه تقسیمین و قوت چیست جواب این
که مطلوبت غریزیه و رس کافی می گردد برای خلاصه ارت غریزیه پس درین عمر حرات باقی و در اعت
می شود و بر حال خود نیز داده می گردد و نه کم سوال وجه برآمدن شوری در حال و انعدام آن در
شدن و در حال چیست جواب این است که در حال یا مدت قوت حراره غریزیه و کثرت انجمله

و غایبی شود و در سوالات بسبب بردن عزاج اصلی شان و در خصایان بسبب بردن عارضی بوجه
 اندام ایشان تولد شمرند و امکان ندارد و سوالات بحدی فریاد سازند و این فن که مردن است و
 در هر مجلس روزی یک مرتبه باید گفت تا اولی ان لا یخلق الا فی کل اربعین یوماً مرة واحدة جواب ازین
 از مرد جدید بر سر می گیرند و در مع و صورت می شود خلقت بطور او سه می آورد سوالات چه قدر سخت کرده اند و در
 خلقت عین جواب بعضی ارباب فریاد می کنند که این شخص من مشیرین اشاره میکند
 سزاوار است که چشم انسان بقدر حدی شمر باشد از ایشان صاحب چشمی هر کس که علم و ادب
 از مقدار معینه مذکوره بود استدلال کرده می آید بر اینکه آن شخص که بدان و بلید خواهد بود چشم هر کس که گوید
 از مقدار سطور بود و با نردون غایب آن کس بقدرت و مهارت و بدان خواهد بود و هر کس که چشمش ظاهر بود
 جابل و قوی باشد چشم هر آدمی که سواد و حدیث باشد شبیه بود و خلق و سلیم و نیک خواهد بود و دوست
 خواهد داشت خیر و صلاح را و شخصیکه چشمش باشد سرخ باشد منقلب و غضب بود و هر عین که
 مائل برزدی باشد استدلال کرده می آید بر اینکه صاحبش سفاک و با شر و در قتال خواهد بود و هر کس که
 چشمش لیلی و حرکت بود صاحب آن ذوق خواهد شد و نیز بر حرکت نظر با سرعت و عینین دلیل بر کرد و در
 است و چشم هر کس که سبز مائل برزدی مثل فیروزه بود و در دوران نقطه های سرخ مثل خون نمایان
 باشد استدلال کرده می شود بر اینکه صاحبش شری ترین مردم خواهد بود و خصوصاً هر که قاتش طویل و
 و دندان کش بود و بهترین چشمها چشم شمس است پس اگر شملت شدید الرقی بود و در ظاهر
 شود بران زردی یا سرخی استدلال کرده می آید بر شدت طمانت و لطافت طبع بکذا فی شرح القائل
 سوالات کیفیت خلقت اذن چیست جواب گوش انسان لائق است که شلت شمر و در ایشان
 صاحبش پس گوش هر کس که ازین مقدار احوال بود آن کس طویل العمر خواهد بود و هر که گوشش را
 از مقدار معینه مذکوره کوچک باشد پس آن شخص جوان خواهد شد و قاصد بر امور و قانع بر قلیل از شایسته
 خواهد بود سوالات موجب استماع اصوات چیست جواب هر که حامل اصوات است هر گاه برسد
 بهنهای ضایع که می است بوجه و به عصب مغز و در دماغ است و حال آن که بعضی
 در حرکت می آید و ای را که قائم است در جوب و توج می نماید پس متعقل می گردد و عصب حاصل
 می شود ساعت سوالات فرق در عین صغری و کبری چیست جواب تا آنکه چشمش

علی است که بدو احوال بدن انسان معلوم کنند از جهت صحت و مرض تا حفظ صحت کنند
حال الحصول و استردادش در حال زوال سوال اول تعریف مرض چیست جواب مرض
بهیئت بدیهه است غیر طبیعی که واجب می شود از ان بالذات آتی در امثال سوال
تعریف صحت چیست جواب صحت یعنی است که بدن انسان در مزاج و ترکیب خود
می شود و آن حیثیت که صادر شود از ان افعال سلیمه سوال روح چیست جواب
در عرفه اطلب روح جسمی است لطیف که حادث می شود از انجمله اخلاط و تکون می باید در تعریف
این قلب پس منتخبات از ان بلید بر سیده طبعی موسوم گشته و حصه بدماغ رسیده و نفسانی
نامیده شد و آنکه در قلب باقی ماند بجهتی گفته شد بهر کیفیت از سه قسم بیرون نیست سوال
جالبینوس و ابوسهیل سیحی گفته اند که روح از هوا مستثنی پیدا می شود جواب این قول
باطل است و اختلاف مذموب فلاسفه چه روح قوی می گردد از تناول اغذیه و ضعیف می شود
از قلت و انعدام غذا یعنی که جالبینوس و ابوسهیل سیحی می گویند اگر جهان می بود سر این باقی می ماند
روح از هوا مستثنی خوانده اند و ادوی شریانی سوال شیب نوم چیست جواب
نوم حالتی است که عارض می گردد و برای ذی حیات که ساکن می گردد و نفس از استعمال هوا
و حرکات ارادی و لازم می شود آنرا بر روح نفسانی و منقطع شدنش از آلات لبوی
نه یا یکباره بلکه تدریجی می گردد قدری از ان لبوی آلات نیز سوال شیب بیداری چیست
جواب بیماری حالتی است که عارض می شود بنا بر حیوان بروقت انصباب روح
نفسانی لبوی آلات حس و حرکت ارادی سوال وجه صیر چهار اسنان چیست
جواب بدن خالی نیست از یک یا دو تراید است یا نه اول من نحو است و ثانی تا اینکه در اثبات
است و در ثانی فصل اول من و قوتها است و ثانی یا اینکه ناقص بین در ان موسوس شود یا نه اگر موسوس
شود من پسینو نیست است و الا در من کموت سوال وجه تقسیمین و قوت چیست جواب این
که مطلوبت غریزیه و رس کافی می گردد برای خلاصه ارت غریزیه پس درین عمر حرات باقی و در اعت
می شود و بر حال خود نیز داده می گردد و نه کم سوال وجه بر آمدن شوریه در حال و انعدام آن در
شدن و در حال چیست جواب این است شوریه در حال یا مدت قوت حراره غریزیه و کثرت انجمله

و نگاه می دارد بحال خود من چهارم اینکه آب تری سازد و اعضا را پس انسان محتاج می شود بر آب است
پسوی آب برای خلط صحت و بقای حیات بدلیل قوله تعالی کل شیء حی من الماء پس با وجود این
استیاج آب غذائی و در تنها مگر در حالت ترکیب چنانچه صاحب سبب می فرماید اما در این دو سبب
اندر بعضی ترقیق غذا و در بعضی دیگر تفتیق و فی الجاری الحقیقت سبب سوال و در تسمیه وی و طنین
و فرق بین این دو است چو آب و وی در لغت آواز زبور را می گویند و طنین آواز گرس و نیز آواز طشت
است و در عرف اطبا صوتی است که می شنود انسان در باطن و نه از خارج و فرق در هر دو است
که صوت و وی الین و اعلم می شود و آواز طنین نیز و باریک می نماید مگر اطبا بعضی واحد استمال
می کنند سوال دندان دردی پذیرد یا نه چو آب متقدیم موافق اند که دندان دردی پذیرد
بوجه آنکه حسن ندارد اما عصب متصل که در اصول دندان است دردی پذیرد و کما قالوا یعنی این سبب
ان انسان فی نفسها لا يوجد لها وجه مگر جالینوس می گفت دارد و می گوید بل اما حسن و عیج کما
اشقت و یخدر کلا اعضاء الحساسة و اختیار کرده است این قول را ثابت این قول و قال حسدا
و لیس ثبوت لکن اساتذہ بالاتفاق اند که دندان هرگز در قبول نمی کند چنانکه ملا فیض بالا جمال که می گوید
نیز جداش اینکه دندان از جمله استخوان است و استخوان حسن ندارد چه و فکیکه می شکنند جزوی از
اجزای وی در دمی کنند و در که عارض می شود بوجه عصب اصول دندان است یا بسبب درم
عمور الم می گرد و پس آنرا خیال کرده می آید که خاص دندان الم پذیرد سوال دندان
هرگاه ثابت شد که حسن ندارد پس قبول فضول چگونه می کند چه می بینیم که اکثر انسان بسبب عدم پرده
سبز و زرد و نیلگون بالوان مختلف متغیر و متلون می شود چو آب خضرت و صفرت و سواد لون
اسنان بسبب قبول کردن فضول وارده می گردد بلکه فاسد می شود و غذای دندان بوجه درایت
مخراج آنها و همین جهت دقیق می شود و جرم آنها لیکن درین امر هم سببی است طولانی هر چه اختلاف
کرده اند اطبا و ایراد نموده است ملا فیض در شرح اسباب و علامات اقوالی و جوابات هر یک
بشرح و بسط تمام و بحث برسام اما این رساله گنجایش نداشت لاجرم بر خلاصه جواب اکتفا
رفت سوال بصارت از کدام جزو پنجه اجزای عین تعلق دارد چو آب البصارت تعلق است
از طبیعت جلیدیه چه هرگاه آب حائل می شود با بین جلیدیه و عسوسات باطل می گردد بصارت و فکیکه

زائل کرده می شود آب مذکور از قدح عرومی کند بصارت پس همین جهت رطوبت جلیدیه اثر
 اجزا بر عین است که مخلوق شده است در وسط عین و باقی اجزا بر چشم مثل خاوم اند و من از این بازویا
 است و غذای یا با از رطوبت زجاجیه و تسمیه آن بجلیدیه بوجه صفائی و برافین است و نیز بسبب جو
 پنا که جلیدیه می گردد و این رطوبت بعد طبقه مکتوبه است که در هر وسطا واقع شده از طبقه مذکور و
 رطوبت زجاجیه **سوال** پس در او از انسان و حیوان کدام عضو است جو آب تصبیه ریه آله صوت
 است همین جهت از غضار این کثیره مخلوق گشته است چه اگر از استخوان آفریده می شد او از سخت
 کریم می بود و اگر از اعضا ریه پیدای شد صوت خیلی باریک و نرم صادر می گشت و غرض و
 چون که شش و صلابت و نیست است مهند غضار این کثیره و اسط ترکیب تصبیه ریه گشته **سوال**
 احاز از اعصاب مضاعف چرا مخلوق شد جو آب اما در طبقتین مخلوق گشته برای استحکام تا اگر
 یک طبقه برسد طبقه ثانی قائم مقامش گردد و **سوال** اکثری از اسامی مزج چرا مخلوق گشته جو آب
 متوجه الرض بود و اکثر اسامی عاری از مضاعف است چه در آن طول کث ثقل طعام می شود تا اخذ
 می کنند بجز آنچه آن چیزی را که صلاحیت تغذیه می دارد و الا احتیاج می شد که می خورد و انسان
 غذا را یا چند مرتبه تناول و محتاج می بود بهر ساعت بسوی بر از **سوال** موجب طقت دو و عا
 کلیتین چیست کلیه واحد چرا مخلوق شد جو آب منفعت کلتین اینست که آن هر دو جذب می کنند
 ماییت را از جگر و جدای سازند آنرا از خون پس چونکه فضل ماییت کثیر می شود لاجرا ضرورت است
 که دو عدد مخلوق شوند و اگر یکی کلان آفریده می شد هر آینه مزاحمت و بدبختی روی نمود **سوال**
 سبب تعلیم خفیتین چیست جو آب جمهورا طبایع فربی تصریح ماده موجب نکرده اند چنانچه
 می گوید صاحب اسباب و علامات قدیر ض الخفیتین بان تعلیمها لا علی سبیل الوری بل سبیل
 سبیل السمن پس پیدائی شود منی که مایه بخت آنکه پریشان می ماند حرارت غریزیه بسبب غلظت
 و صاحب این ملت عاجز می گردد از منشی نزدیک زیادتی بزرگی آنها و بازمی ماند از اکثر حرکات
 چنانچه حکایت می کند مسیحی که شخصی بود در شهر دمشق که بزرگ شده بود و در هر دو خفیتین او ست که
 کینه نای هر دو آئین بقدر یک سبب چون کلان شده بود و منیس شذر بود از حرکت کردن
 و بجز آب رقت تا اینک اختیار کرد موت و رسید بسوی بیمارستان نوری و طلب نوه معالج

از هر جهت اطباء گفته اند که در انداز علاج این بخت بلا کشتن تا این که نوبت بدار اندالت رسیده سوال کرد که
از مناسب السلطنت این که حکم فرماید بنام اطباء بخت معالجین با چار حسب الامر حکم عدالت قلع
کردند پس بان هر دو آشتین و دقایق اندک چند یوم پس جان بخت تسلیم نمود و نزد یک قلع کردن حسرت
آشتین او وزن کردند پس وزن هر دو صغیر بقدر هفتده رطل بنجیده شد که قریب هشت آثار
سویب سوزانده پسند می شود سوال^۹ فرق در ذو سنطار یا ی کیدی و معوی چیست چو
تر حسب ذو سنطار یا در انست یونانی قروح است مگر بعضی اطباء اطلاق می کنند بر لازم او
و آن یا اسهال و معوی است که باز جریا شد و فرق کرده می شود چپند و جوده اول آن که در کبی
در دمی شود مگر معوس می کنند طبعی گاهی و جی قلیل بخت معوی که در دوز بخت
می شود بسبب عصبیه اسهال دوم در کیدی خون با دوزاری آید یعنی دو سنده روز آمده مجتس
می شود و بختلاف معوی که مستقر می گردد خون در آن علی الاطلاق بدون سکون سوم این که در کیدی
لا غنی می شود و بخت بخت عدم قبول اعضا غذائی را که از کیدی رسیده بخت معوی که در دوز
لا غنی می گردد و بخت بخت افراط و طول زمان چنانچه در کیدی مستقر می شود خون
خالص با غسالی بلا اختلاط خراطاگر در حالت افراط البتة آمیزش خراطا خواهد شد چه در آن
حال خراشیده می شود سطح اسهال بخت معوی که در ابست ای آن استقران غرار
می شود پس خراشه می آید پس خون و اجسام غشایی می رسد بعد بخت مختلط می آید چنانچه آنکه
کیدی شدید انستین می شود بسبب حرارت و رطوبت او بخت معوی بخت برودست
میست اسهال نظر بر آن طبع را لازم که بنور تشخیص نموده رجوع به حسب نسبت
تا و خطا نیست چنانچه ملا فیفس می فرماید خان کثیر سن ذو سنطار یا کیدی فیلین اند
معویة فیفس کیدی و یسمل از کیدی فیفسک الطلیل و جالینوس می گویند ماید که کن
می شناسم قوم کثیر را که مبتلا شده بودند درین مرض پس بلاک شدند بسبب قلع
معرفت اطباء بتفرقه بین النوعین از ذو سنطار یا پس در اکثر او قاست در خال و افتاده اند
از معالجه کیدی که گاه می شود دوم کیدی مع غلظ امراری پس خراشیده می گردد اسهال
خارج می شود بر از یا خسر اطباء پس تو همسم کردند این که این مرض راجع الی اموات است

در بعضی صورت ها سبب است که سرفست تفرق بینا حاصل نمایند تا در بعضی حالتها سرفست
و ملاقیس می فرماید که اکثر طبیبان درین مرض علت اصلی خوردن و سستی هستند از سرفست
امراض و اسباب و علامات خصوص از تفرق بین المتشابهات پس آنچه تحت
دستار جالینوس استند حیث قال کثیر المدة بحکم عدد المدة بر یعنی خداوند
بکثرت کند و عدد های مقایره این چنین است سوال سبب حدوث لرزه بدون پیش
جواب این مرضی است که گاهی نافض عارض می گردد و این نوعی و بیش بلغم زجاجی است
که منتشر می شود در بدن بلا غنویت و تحریکی گردد و بادوار می دزد بر عضلات پس ایذا می رساند از سبب
بردن خود الانی رسید بسوی می بسبب خالی بودنش از غنویت سوال فرق در برص سر البرص و برص سمل البرص
و بهیچ این چیست جواب رنگ برص سر البرص شفاف و املس و براق مثل صدف می شود و سبب کثرت
نایت در صنف سفیدی او نالین می گردد در لحم و جلد و عظم و شعر که روئیده می شوند آنهم سفیدی نمایند
بهیچ اندام حرارت از استقرار بلغم در قعر عضو و جلد عضو نیست تو از آن از سایر اعضا می شود
و سترلی می گردد و عضوش بر گاه تر کرده آید از دست بسبب رغابت و سخافت لحم او و نیز اگر سوزن
خلیه شود خون نخواهد داد و جلد او بکمر رطوبت مائی سفید خواهد بر آید و آینه اگر دنگ کرده شود سرخ
نخواهد شد زیرا که خون تحت جلد نیست که منجذب گردد بسوی ظاهر بشره از حرارت دنگ پس برص
این قسم البته سفید البرص است زیرا که فصل لثنی بر گاه جزو عضو گردیده ممکن نیست که سترخ شود و سست
قی آثار برص سمل البرص بر گاه بالند جلد و سرخ گردد و با خشونت قلیلی می شود و شعر شدیداً بسبب جن
روئیدنی شوند و نیز و قشیر اندک کرده شود و جلد عضو از ابهام و سیاه و جد کرده شود و از لحم و خلیه شود
سوزن خارج می گردد و خون بسبب ضعف عروق هم استقرار آن و علامت بهیچ این نیست که سفید
شدیداً سیاه نمی شود بلکه قریب بلون جلدی نماید و نیز نالین می شود در جلد و نالین می گردد و سطح او
بسبب قلت رطوبت از جو علی اکثر سست بر شکل می شود و نیز رنگش شعله بلش سیاه و یا سفید
می نماید بسبب ضعف و سست و علت و آینه بر گاه سوزن خلیه شود خون خالص از جلد بیرون
می آید سوال حیات مرکب چند قسم مربوط است جواب تفصیل حیات مرکب لافند است مگر هر قدر
طبیعی من حیث النساظ آورده است با لافند و شفت قسم است بنا بر افاده شائقین می نویسم

که ترکیبش یا شامی است و آن قسم است دوشمیان صفراوتیان بلغمیان سوداوتیان و نمویه
مع صفراویه و نمویه مع بلغمیه و نمویه مع سوداویه صفراویه مع بلغمیه صفراویه مع سوداویه بلغمیه مع سوداویه
و هر واحد از آن یا داخل عروق است یا خارج عروق یا احدى ازان داخل عروق و دیگری خارج
عروق پس می رسد تعدادش از ضرب ده در چهار تا چهل قسم و ترکیبش یا شامی است و آن نسبت قسم
است و نمویات ثلث صفراویات ثلث بلغمیات ثلث سوداویات ثلث دوشمیان مع صفراویه
دوشمیان مع بلغمیه دوشمیان مع سوداویه صفراوتیان مع دوشمیان مع بلغمیه صفراوتیان مع سوداویه
بلغمیان مع دوشمیان مع صفراویه بلغمیان مع سوداویه سوداوتیان مع دوشمیان مع صفراویه سوداوتیان
مع بلغمیه و نمویه مع صفراویه و نمویه مع صفراویه و سوداویه مع بلغمیه و سوداویه مع بلغمیه و سوداویه مع
ازان یا اینکه اجزای ثلث آن داخل عروق است یا خارج عروق یا احدى داخل عروق و احدى خارج عروق
یا در میان و یا بالعکس پس می رسد تا یکصد و بیست قسم و ترکیبش یا رباعی است و آن سی و پنج اند
و از آن عدد نمویه اند یعنی اربع از دوشمویات ثلث من الدوشمویات مع صفراویه ثلث من الدوشمویات
مع بلغمیه ثلث من الدوشمویات مع سوداویه دوشمیان مع صفراوتیان دوشمیان مع بلغمیات
دوشمیان مع سوداوتیان دوشمیان مع صفراویه و بلغمیه دوشمیان مع صفراویه و سوداویه
دوشمیان مع سوداویه و بلغمیه و نه ازان صفراویه و هشت دوشمیه و هشت در سوداویه
و واحد در ترکیب اربعه و هر یک ازان یا اینکه اجزاء اربع آن داخل عروق است یا خارج عروق
یا بالعکس یا اثنان داخلین و اثنان خارجین پس برای هر یک از قسام هفتده نوع باشد
پس هرگاه ضرب دهیم در خمس و ثلثین می رسد اعداد سی و یک که پنج قسمت و شصت قسم بخند آن و صد و
قسم از آن شصت و شصت و شصت و شصت و یک از صفراویه و پنجاه و چهار از بلغمیه و
چهل و هشت از سوداویه و باقی می ماند سه صد و سی قسم و علی هذا القیاس خاصه و ما فوق او مکرر
اکثری از صیغیات مرکبه که واقع می شوند یا از صفراوی شوند یا از بلغمی و اگر خون را اکثر گاه می دارد و
طبیعت از غفونت حتی الو مع و سودا و قلیقه الوجود است بمیدی ماند از غفونت اما بلغم و صفرا و غفونت
می شوند بسبب رطوبت و حرارت و اکثر جمع می مانند در جسم پس اکثر کسانی که در جسم
صفرا و کثیری شود هرگاه ترکی که در ریاضات مستاده کثیری گردد و در بدن شان بلغم و غفونت می شود

باصفای اکثر کسانی که در جسد آنها زیاوتی بلغم بود و فتنه اشغال ریاضت کنند و تدابیر مسخه بمسئل آرند
بسیاری شود و در بدن شان صفرا با بلغم پس همین جهت مخصوص شدی مرکب از بلغم و صفرا از مسائر
مرکبات با هم خاص و آن شطر الغلب است که مرکب است از حی بلغمی و صفراوی و چون که اکثر
مرکبات دورهی گشتند شبیه بدوره مفرده ازین جهت سزاوار نیست که اعتماد نماید طبیب در تعریف
حیات با دوار بلکه لازم است که استدلال کند بر اعراض لازمه مخصوصه پس گاهی می آید حی از ترکیب
بنسبتین داتر تین هر روز و این دورهی بلغمیه است پس هرگاه معالجه نماید طبیب در اشتباه جمعی بلغمی
شد باید بلغمیه بر آنکه هلاک شود و رفیق لاجل سوال در امراض دموی و تلخین طبیعت بعد فصد چرا
واجب می شود و حال آنکه فصد استفراغ کلی است جواب برای اخراج اخلاط دیگر و ماده مانقی
تغذیه از طبیعت واجب می شود مخصوص در صداع دموی بعد فصد قیال تلخین طبیعت لازم است
تا جذب نماید خون از اعالی بسوی اسافل بضرورت خلط عوض اخلاط خمره سوال صاحب این
علامات در علامات صداع ریگی می فرماید و علامته الصد و الضربان در لفظ ضربان اعتراض
داردی شود چه اگر ضربان از ریاح عارض نمی گردد و خاصه از ریاح غلیظ که قال ابن سرفیون
فی الصداع ان کان مع الوجع تبدل ثقل ولا ضربان فاعلمه حی الریح وقال اگر از سینه
ان کان الطبل یحس ثقله لیس من غیر ان یکون منه ثقل او ضربان بین ان الحکمین الریح
جواب لازم می شود در صداع ریگی شدت ضربان اصداع بسبب آنکه غلیظه و تغذیه روح
از ان پس متحرک می شود و شراستین اصداع و محسوس می گردد و ضربان شدید که قال الرازی
فی الفاخر و یلزم شده ضربان الاصداع سوال در شکر و خمر چه فرق است جواب در خمر
نقصان قوای حشاشه میشود و کسل و سکون بخلاف شکر که ان بطلان قوای حشاشه است شرح مطالب و توفیت مرکبات
سوال فرق خمر و سرسام دموی چیست جواب سرسام عارض ثقل ان می شود و دموی ملطبه لازم می گردد و خمر
بدون بلغمی می شود و زوال ثقل می گردد سوال در دوار و صرع چه فرق است جواب سقوط و صرع اضطرابی است
و در دوار اختیاری سوال در سبات سهری بیشتر چه تفاوت است جواب لو ان بد سبات سهری آنچنان
شغری شود و چنانچه در بیشتر غش می شود در سبات سهری التفتاح عین لازم می گردد و تب حار
سوال فرق در قرینیس و سبات طبیعت چیست جواب در سبات طبیعت بدان می شود

سوال ۱۳ فرق در افتراق الرحم و سبب چیست جواب در افتراق الرحم لون وجه تغییر
 نمی پذیرد و بر کلام مشکوک اطلاق نمی یابد و ادام که در افتراق است سوال ۱۴ برابر از خرد لیل لطیفی حرار
 عزیز می مقرر کرده اند نه بول خرد است چیست جواب صغ در برابر بی سبب قوی حاصل
 نمی شود و بخلاف بول که با بر شفا فیت با دنی صانع متکون می گردد پس قیاس بول برابر
 درین امر لازم نیست سوال ۱۵ فرق در وجود و سبب است چیست جواب در سبب انماض
 چشم عارض می گردد و در وجود افتراح عین لاکر این فرق اکثری است نه کلی و دیگر اینکه
 استغراق نوم ثقیل و سبب بتدریج می شود و وجود و غنة عارض می گردد و دیگر فرق اینکه
 سبب تماندت ممتدی ماند و وجود مقتضای می گردد و در مدت اقل و آنکه در سبب انماض
 می شود و در وجود سبب سوال ۱۶ فرق در ایلیا که نوعی از مرض است و در سبب چیست
 جواب خروج زرد در ایلیا لازم و جمیع عوارض درین مرض بخت و در سبب باشد و
 سوال ۱۷ سبب استسقاء جماع بیستی که نسا بالای رجل بود چیست که قال اکثری فی المرح
 و اردار اشکال الجماع ان تعدوا المرأة الرجل و هو سبب جواب بسبب دشواری
 خروج منی است بسا اوقات باقی می ماند و حشفه بقیه منی پس متفنن می گردد و بلکه اکثر اوقات
 سیلان می کند رطوبت از فرج بسوی ذکر سوال ۱۸ سبب انقباض مسلسل تپی چیست
 جواب سبب انقباض مسلسل تپی یا ضمت عده است یا بسبب بودن مستغرق در غم
 یا بوجوب است نقل یا بجهت کراهیت و در سوال ۱۹ سبب انقباض تپی بطریق اسهال چگونه است
 جواب سبب باشد جوع است یا بسبب بودن تپی صاحب ضرب یا غیر متناوب
 سوال ۲۰ تشخیص یابس چه است نمی پذیرد جواب هرگاه تحلیل شد رطوبات اصلیه که متفرات
 در جوارض اماده ان ممکن نمی تواند شد و الا اگر چنین بودی طریق دفع شوخت ممکن شد
 بل سبب موت سد و گشتی و بختش اینکه این رطوبات اصلیه عبارت است از رطوبتی که
 نفیج می یابد در اوده غذا و لایس در اوده منی پس در اوده رحم تا اینکه جرد بدن گردد و ازین
 رطوبات است که متولد می شود از غذا در بدن بعد و لا دست نه نفیج می یابد در اوده غذا پس صاحب
 رتی یا بد از جود آن بدل با تحلیل از رطوبات اصلیه و نه اینکه قائم مقامش گردد و خانیچه قائم مقامش

نی کرد آب بجای روغن در چراغ سوال ۱۲۸ مزاج جانب سلیم مفلوج چرا گرمی می پذیرد
کما قال باینوس و قد یجی مزاج الجانب سلیم و ایضا قال الشیخ قد یغرض الشیخ سلیم
ان یكون مستعدا کانه فی نار و الا فخر المفلوج کانه فی تلح جواب هرگاه مستولی می گردد و حرار
مطلب و کبد بر دماغ گرم می شود مزاج سلیم مفلوج و ایضا متمتع شود روح نفسانی از نفوذ
در شوق مفلوج بسبب انسداد طریق خود منقطع می گردد بسوی جانب سلیم و وجه دوم آنکه
شوق مفلوج هرگاه ضعیف شود از جذب دم جاری می گردد دم بسوی شوق سلیم و تابعی
می شود و او را روح و وجه سوم آنکه هرگاه ساجده شود از ادویه مسخه نایدت مست
در شوق مفلوج پس باین ضرورت توفیری گردد حدت او بسوی شوق سلیم سوال ۱۲۹ تا صور عین چرا
عسر الاند مال است جواب بوجه اینکه این عضو رطب رقیق الجوه برست و یخچت پس رطب
می ماند قریه و انما و منهل می باشد همیشه لهذا روئیده می گردد گوشت آن عضو و آن رطوبت
دائم متحرک می ماند و ایضا ممکن می تواند شد استعمال ادویه حاده کاهیه بسبب خوف اذیت عین
و گمان زیادتی حجم ورم ازین جهت عسر الاند مال است سوال ۱۳۰ در علت از قیاد رطوبت بطنیه
چرا دیده می شود از بعید اکثری از مرئیات اقرب جواب و جش اینک روح بسبب کثرت
رطوبت بطنیه غلیظ می شود و مشکافت و کم می گردد اشراق و غفانی او پس هرگاه متحرک شود و بسوی
سکون بعید لطیف می گردد غلظت او و مستدل می شود و قوامش پس دیده می شود و اشیا باستقصا
سوال ۱۳۱ صاحب اسباب و علامات در علامات ورم حار کلیه چرا حدوث قشریه قبل از انفجار
بیان فرموده حالانکه قشر از انفجار ورم و مرور مدبر عضای حساسه حادث می شود و چرا
جایب که قشر از انفجار حاره متعنه منفضله از ماده ورم حادث می گردد که مروری کند بر اعضا
حساسه سوال ۱۳۲ و بتسمیه مره صفرا چیست جواب بسبب بودن طعم مره صفرا مرینی تلخ
و نیز بجهت رعنیش که مراره است سوال ۱۳۳ مراد انحصار تولد صفرای کراشیه در معده چیست
کما قال صاحب التلوه و تولد با انما یكون فی المعده جواب وجه تولد صفرای کراشی در
معده باعتبار اکثریت است چرا که بعض این صفرا در کبد هم تولد می یابد کما قال الشیخ تولد در
اکثر ما یكون فی المعده سوال ۱۳۴ باعتبار طعم مره یا بطنی تفسیر شده می شود زیرا که معنی تفسیر بی مزه است

که هیچ طعم ندارد و جواب بلغم تعدد مراد از عدم طعم نیست بل مرادش اینکه طعم آن زیاد از
کیفیتی نیست که حاصل می شود و در دو حالت بلکه طعم آن مثل طعم آب است که متاثر نمی گردد

بأن عصیب لسانی پس همین جهت ستوده شده و هو الذی لا طعم له و یغلب علیه الجواهر الالهیه
سوال وجه انحصار بر قوای ثلاثیه چیست جواب فعل قوت باشعور است یا بدون شعور
اگر باشعور است آنرا قوه نفسانیه گویند و اگر بی شعور است مخصوص بحد و ان آنرا قوه حیوانیه
نامند و اگر اختصاص بحد و ان نیست آنرا قوه طبیعی خوانند سوال سبب غلبه چیست

جواب عطاس حادث می شود و عند شوق طبیعت بر دفع ریح نافه غلیظه عن الراس
و ما در این ریح رطوبت است پس هرگاه گرم شود و دماغ و تحلیل باید رطوبت و مستحیل
لبوی ریح همین می گردد و بر دفع این ریح که قال بقراط فی معالجه الناس یکنون الراس

اذا سخن الدماغ و مطلب الموضع الحالی فی الراس فالتخذه الامور الالهیه فیها صمم که
صوت لان نفوذ و خروج یکنون فی موضع ضیق سوال لکم که متولد می شود از خون
چگونه انعقاد می پذیرد از حرارتش چه عوارض تفرق است و برودت قایض و کثافت
جواب حرارت تحلیل می کند رطوبت خون را پس باقی می ماند اجزای ماضیه و حاصل
می گردد اشمساک سوال وجه تنقیه بدن از فضول بسبب حدوث شعور است طبیعت چیست

جواب ماده شراجه دقایقه است که محتس می ماند و در مسامات مادی پس منتقد می شود
بجهت برودت و می گردد شعور و خارج می شود از اجسام یا بدماغ قوت و اخروج و بول
دقایقه اخری که می رساند آنرا طبیعت پس طویل می گردد و شعور خاصه در آن موضع که می رسد
مدد یرمذ و اندک است خروج شعور تنقیه می یابد بدن از فضول سوال فرق در نبض هر یک

و تفاوت چیست جواب نبض متواتر یا فزاد است از زمان سکون و سریع یا فزاد است
از زمان حرکت و فرق دوم اینکه متواتر درک می شود بجز کثین و سریع درک می گردد بجز
و احد سوال رئیس الاطباء فخر الکمال بقراط و فضول خود می فرماید شرب الشرب
یشق الجوع یعنی نوشیدن شراب فائده می کند گرسنگی را این قول با عکس است
چون شراب معزیت می رساند در حالت گرسنگی بجهت تخفیف جواب مراد در اینجا جوع گرسنگی است

و اگر اکثر از خلط حارض پیدای شود یا آذر بردگشت و شراب بویع طبیعت و سستی
 و عطشیت خود شفا می بخشد این مرض را **سوال ۱۱۹** فرق در میان رسوب بول و رسوب
 می آید از آلات بول و در میان مده که می رسد از اعضا ملخوق او چیست جواب جریان
 که می آید از آلات بول دائم بود تا مدت مدید و جریان مده که می رسد از اعضای مافوق
 دائم نباشد بلکه تا یکدور و باز آید از آن می ماند **سوال ۱۲۰** رسوب رمادی بول که دلالت می کند
 بر نفیم یا مده فرق بینها چیست جواب فرق اینست که رسوب رمادی بول که از نفیم بود نهنی بود
 و مذکور است و مانع شود بسوی بیاض بخلاف ثانی **سوال ۱۲۱** از حدوث زهره استقامت عمل می شود
 جواب درین مرض طلب می کند صاحب قیام متواتر و متصل می شود در جم نسب عبادت
 سائر ستیم و ایند می یابد بسبب حرکت قوی سائر مذکور و متحرک می گردد در جم هم پس استقامت می کند
سوال ۱۲۲ صاحب اسباب و علامات در بیان اسباب مرض بطلان ذوق می فرماید و سبب
 حصول انفول فی الاعصاب الیه التي تجی بانس النسبه علی اللسان و سلم الفم درین کلام بحث
 است زیرا که عصب می آید بسوی لسان عصب واحد است پس لفظ جمع چه آورده جواب
 چونکه جمیع اجزا باعتبار شطایا جری است از اعصاب بسبب بودنش عضو بسبب که مشارک است
 در اسم واحد ازین جهت لفظ جمع آورده شد **سوال ۱۲۳** فرق در خنای کلی و ذره چیست جواب
 در خنای کلی را اس مرتفع کردن نمی تواند و بر افتاح عین قدرت نمی گردد و در ذره قدرت
 بر طبع طعم نمی گردد اگر گوش هم بسوی اذ در آورده آید تا هم اندرون حلق فرو نرود بلکه اکثر خروج
 می کند بسوی مغزین و درین مرض کلام کردن هم دشوار بود **سوال ۱۲۴** فرق باین ششم کلی
 و سیم اعضای دیگر چیست جواب ذویان ششم کلی بیشتر می شود بسبب زیادتی شحم او و خارج
 می گردد و فقه بوجه قریب او از احلیل و یافته می شود ششم ششم از بایت و سیم اعضا را آخر قلیلی
 و خروج می کند شش بادشی و باینست **سوال ۱۲۵** مقلطی باشد **سوال ۱۲۶** در منی زن انقباض است
 بعضی برانند که منی مندن می باشد و طبعی که نیست از آن فرج است پس قول متبر چیست
 جواب کسانی که انکار وجود منی زن می کنند دلیل قائم نگذاشته و علاوه ازین قول بعضی بقلوب
 ظهور و فرو رفتن ندارد چه بعد استغنی اندک مثل مرده ان زمان نیز منی دارند و در حدیثی بر او ایضا

علی است که بدو احوال بدن انسان معلوم کنند از جهت صحت و مرض تا حفظ صحت کنند
حال الحصول و استردادش در حال زوال سوال اول تعریف مرض چیست جواب مرض
بهیئت بدیهه است غیر طبیعی که واجب می شود از ان بالذات آتی در امثال سوال
تعریف صحت چیست جواب صحت یعنی است که بدن انسان در مزاج و ترکیب خود
می شود و آن حیثیت که صادر شود از ان افعال سلیمه سوال روح چیست جواب
در عرفه اطلب روح جسمی است لطیف که حادث می شود از انجمله اخلاط و تکون می یابد در تعریف
این قلب پس منتخبات از ان بلید بر سیده طبعی موسوم گشته و حصه بدماغ رسیده و نفسانی
نامیده شد و آنکه در قلب باقی ماند بجهتی گفته شد بهر کیفیت از سه قسم بیرون نیست سوال
جالیئوس و ابوسهل سیحی گفته اند که روح از هوا مستثنی پیدا می شود جواب این قول
باطل است و اختلاف مذموب فلاسفه چه روح قوی می گردد و از تناول اغذیه و ضعیف می شود
از قوت و اندام غذا نمی که جالیئوس و ابوسهل سیحی می گویند اگر چنان می بود سر این باقی می ماند
روح از هوا مستثنی خوانده اند و ادوی شریانی سوال شیب نوم چیست جواب
نوم حالتی است که عارض می گردد و برای ذی حیات که ساکن می گردد و نفس از استعمال هوا
و حرکات ارادی و لازم می شود و آنرا بر روح نفسانی و منقطع شدنش از آلات لبوی
نه یا یکباره بلکه تدریجی می گردد قدری از ان لبوی آلات نیز سوال شیب بیداری چیست
جواب بیماری حالتی است که عارض می شود بنا بر حیوان بروقت انصباب روح
نفسانی لبوی آلات حس و حرکت ارادی سوال وجه صیر چهار اسنان چیست
جواب بدن خالی نیست از یک یا دو تراید است یا نه اول من نحو است و ثانی تا اینکه در اثبات
است و در ثانی اول من و قوتها است و ثانی یا اینکه ناقص بین در ان موسوس شود یا نه اگر موسوس
شود من شیب چیست و آلات من کونست سوال وجه تسمیه من و قوت چیست جواب این
که مطلوبت غریزیه و رس کافی می گردد برای خلاصه ارت غریزیه پس درین عمر حرات باقی و در اعتدال
می شود و بر حال خود نیز داده می گردد و نه کم سوال وجه برآمدن شوری در حال و اندام آن در
شدن و در حال چیست جواب این است که در حال پیاخت قوت حراره غریزیه و کثرت انجمله

کفر از اسرار
 شمار در جایگاه صاحب خجاری فریاد این کاران اسباب می گردد علت احتیاج و دم اعلیٰ اولی
 حرف لغت و انقضای این مقدار الکافی فی الخراج فان العلیل منفع به و نقض حسرات
 و نیز شیخ الرئیس هم بعد از این امر می فرماید الا الذین هم استبقوا من استبحاس الدم
 سوال مرض و نم و فساد شربت استیای رد پش طین و خرف و چس و استیای
 و غیر ذلک چراغی عارض میگردد و جواب این علت و راستای عمل اکثر عارض می شود تا ماه
 شوم سبب اجراع فصول فقهیه در همه بسبب صغر جنین و احتیاج نبودنش برای اینکه دم
 فصول فقهیه است بنا بر غذا و جنین که مقتضی می گردد و با فکله در اول خلقت سوال بر طوبی
 در بدن ایستاد بر طوبی غیر طوبی می شود پس رطوبت جمیده در استسقاء رقی چراغی می گردد
 جواب اقتضای رطوبت را شرط است که در یک موضع واقع بود و نباشد آنرا مجاری که در
 اخراج یا به چون آب که در عرض بایستد و خرج نشود و آب دیگر در وی بپاید بدین سبب
 کند و استیای در دیه در آن متولد گردد در این چنین نیست بلکه رطوبت حرکت می نماید و از دیه
 می پذیرد لهذا تغییر مقتضی می گردد سوال مراد از مغیره اولی و مغیره ثانی چیست جواب
 منجذ قوای ثلثه قوت طبی که در کبد است و دو قسم دارد محشود و موهو و خا و اما موهو پس منق
 می شود و بسوی چیزی که تصرف می کند در غذا برای بقا شخص آن غاذیه و نامیه است و آنرا مغیره
 ثانی می گویند و منقسم می شود و بسوی چیزی که تصرف می کند در غذا برای بقای نوع آن
 مولده و مصوره است و آنرا مغیره اولی هم گویند سوال عمل مولده و مصوره بعد عمل غاذیه است
 می بایست که غاذیه را مغیره اولی و مولده را مغیره ثانی گفتند جواب از آنکه مولده نظریه
 مولود تقدم دارد بر غاذیه آنرا باولی و این را به ثانیه موسوم ساختند جهت فرق بینا پس ثانیه
 مولده باولی نظریه است در بدن غیره الا نظریه بدن صاحب خود مغیره ثانی است زیرا که
 عملش بعد عمل غاذیه است در بدن بهر آنکه عمل غاذیه در خون است و عمل مولده در سینه
 و شک نیست که سینه بعد خون شکون می گردد پس عامل در سینه بالضرور باید که موخر از عامل
 باشد لکن پوشیده نیست که این مولده که تصرف می کند در سینه که ماده مولود است از جمله
 مادر و پدر است نه از قوای این شخص که از ماده مموله موخو گذشته زیرا که مولده که از جمله قوای

این شخص است بعد از تکون اعضای رئیس و دیگر قوی پس از حصول قوت لطیفی موجود میگردد
 که لا یخفی پس تشبیه مولود باولی نظر میهن اوست در بدن غیر سوال^{۱۲۸} دماغ را مبداء اعصاب
 گفته اند با آنکه بعضی عصبها از نخاع رشته است جواب^{۱۲۹} بر آنست که نخاع از دماغ ناسته
 شده است پس هر چه از نخاع رسیده گویا از دماغ رسیده لان مبداء المبداء للشيء مبداء
 لذلك الشيء سوال^{۱۳۰} ثابت شده که عصبها بجز عصب مجوف چشم همه غیر مجوف اند پس در نفس
 چگونه در آن نافذ می شود با عضا و مواد یعنی چنان در آن تداخل نموده احوادث فالج و غیره
 می نماید جواب^{۱۳۱} هر چند اعصاب جوف ندارد لیکن مسام و مسالك نفیقه دارد و جهت نفوذ که
 جسمی است لطیف همین قدر منفذ کفایت می کند زیرا که روح نافذ نیز قلیل المقداری با جسم
 الارواح نافذ که در عصب مجوف کثیر المقدار است لهذا مجوف مخلوق شده تا جمیع در آن تواند
 زیرا که تا مکان وسیع نبود جسم کثیر در آن نمی گنجد اگر چه لطیف باشد اما بلغم که از متاب تداخل
 می نماید در اعصاب در غایت رقت و قلت می باشد سوال^{۱۳۲} عضلات تمام بدن چه
 تعداد دارد جواب^{۱۳۳} با تعدد و نسبت و نه عضله جسم می شمرد سوال^{۱۳۴} مرض مفرد و سه قسم است
 سوره مزاج مرض ترکیب و تفرق اتصال لکن فی الحقیقت مرض تفرق اتصال نوعی است
 از مرض ترکیب پس تقسیم مرض مفرد به سه قسم چگونه صورت بند جواب^{۱۳۵} شک نیست که مرض مفرد
 باعث بار ذاتش بر دو گونه است زیرا که یا منسوب به مزاج است یا منسوب به ترکیب هر آنکه تحقق
 صحت نیز با ستوای مزاج و استوای ترکیب است پس مرض هم بمقابل آن باشد لیکن بهشت بار
 تشخیص عروض یا مضبوط یا مرکب یا بهر دو سه قسم می شود لامحاله سوره مزاج و سوره ترکیب
 و سوره هر دو پس این مرکب است از آن دو اگر چه سومی نوعی است از دو نوعی چنانچه گفته شد
 اما از آنکه نظر بخصوصیات عروض استوی را بتفرق اتصال مسمی ساختند و دو نوعی را مرض ترکیب
 که هم عام است مسمی گردانیدند و اگر چه فی الحقیقت مرض ترکیب عام است و تفرق اتصال خاص اگر چه تفرق اتصال
 بدون مرض ترکیب رت نمی بندد اما مرض ترکیب تفرق اتصال لازم نیست که چنانچه تصور باشد تفرق اتصال
 اما تفرق اتصال هر گونه که باشد سوره ترکیب لازم است سوال^{۱۳۶} بعضی بر آنند که تفرق اتصال
 غیر مرض ترکیب است و دلیل آوردند که سوزن در بدن می خدایم تفرق حاصل نمی شود

علی است که بدو احوال بدن انسان معلوم کنند از جهت صحت و مرض تا حفظ صحت کنند
حال الحصول و استردادش در حال زوال سوال اول تعریف مرض چیست جواب مرض
بهیئت بدیهه است غیر طبیعی که واجب می شود از ان بالذات آتی در امثال سوال
تعریف صحت چیست جواب صحت یعنی است که بدن انسان در مزاج و ترکیب خود
می شود و آن حیثیت که صادر شود از ان افعال سلیمه سوال روح چیست جواب
در عرفه اطلب روح جسمی است لطیف که حادث می شود از انجمله اخلاط و تکون می یابد در تعریف
این قلب پس منتخبات از ان بلید رسیده طبعی موسوم گشته و حصه بدماغ رسیده و نفسانی
نامیده شد و آنکه در قلب باقی مانده حیوانی گفته شد بهر کیفیت از سه قسم بیرون نیست سوال
جالیئوس و ابوسهل سیحی گفته اند که روح از هوا مستثنی پیدا می شود جواب این قول
باطل است و اختلاف مذموب فلاسفه چه روح قوی می گردد و از تناول اغذیه و ضعیف می شود
از قوت و اندام غذا نمی که جالیئوس و ابوسهل سیحی می گویند اگر چنان می بود سر این باقی می ماند
روح از هوا مستثنی خوانده اند و ادوی شریانی سوال شیب نوم چیست جواب
نوم حالتی است که عارض می گردد و برای ذی حیات که ساکن می گردد و نفس از استعمال هوا
و حرکات ارادی و لازم می شود و آنرا بر روح نفسانی و منقطع شدنش از آلات لبوی
نه یا یکباره بلکه تدریجی می گردد قدری از ان لبوی آلات نیز سوال شیب بیداری چیست
جواب بیماری حالتی است که عارض می شود بنا بر حیوان بروقت انصباب روح
نفسانی لبوی آلات حس و حرکت ارادی سوال وجه صیر چهار اسنان چیست
جواب این بدن خالی نیست از یک یا دو ترکید است یا نه اول من نحو است و ثانی تا اینکه در اثبات
است و در ثانی فصل اول من و قوتها است و ثانی یا اینکه ناقص بین در ان موسوس شود یا نه اگر موسوس
شود من شیب چیست و الا در من کونست سوال وجه تقسیمین و قوت چیست جواب این
که مطلوبت غریزیه و رس کافی می گردد در برای خلاصه ارات غریزیه پس درین عمر حرات باقی و در اقلست
می شود و بر حال خود نیز داده می گردد و نه کم سوال وجه برآمدن شوری در حال و اندام آن در
شدن و در حال چیست جواب این است که در حال یا مدت قوت حراره غریزیه و کثرت انجمله

علی است که بدو احوال بدن انسان معلوم کنند از جهت صحت و مرض تا حفظ صحت کنند
حال الحصول و استردادش در حال زوال سوال اول تعریف مرض چیست جواب مرض
بهیئت بدیهه است غیر طبیعی که واجب می شود از ان بالذات آتی در امثال سوال
تعریف صحت چیست جواب صحت یعنی است که بدن انسان در مزاج و ترکیب خود
می شود و آن حیثیت که صادر شود از ان افعال سلیمه سوال روح چیست جواب
در عرفه اطلب روح جسمی است لطیف که حادث می شود از انجمله اخلاط و تکون می باید در تعریف
این قلب پس منتخبات از ان بلید بر سیده طبعی موسوم گشته و حصه بدماغ رسیده و نفسانی
نامیده شد و آنکه در قلب باقی ماند بجهتی گفته شد بهر کیفیت از سه قسم بیرون نیست سوال
جالبینوس و ابوسهیل سیحی گفته اند که روح از هوا مستثنی پیدا می شود جواب این قول
باطل است و اختلاف مذموب فلاسفه چه روح قوی می گردد از تناول اغذیه و ضعیف می شود
از قلت و انعدام غذا یعنی که جالبینوس و ابوسهیل سیحی می گویند اگر جهان می بود سر این باقی می ماند
روح از هوا مستثنی خوانده اند و ادوی شریانی سوال شیب نوم چیست جواب
نوم حالتی است که عارض می گردد و برای ذی حیات که ساکن می گردد و نفس از استعمال هوا
و حرکات ارادی و لازم می شود آنرا بر روح نفسانی و منقطع شدنش از آلات لبوی
نه یا یکباره بلکه تدریجی می گردد قدری از ان لبوی آلات نیز سوال شیب بیداری چیست
جواب بیماری حالتی است که عارض می شود بنا بر حیوان بروقت انصباب روح
نفسانی لبوی آلات حس و حرکت ارادی سوال وجه صیر چهار اسنان چیست
جواب بدن خالی نیست از یک یا دو ترکید است یا نه اول من نحو است و ثانی تا اینکه در اثبات
است و در ثانی فصل اول من و قوتها است و ثانی یا اینکه تا نفس بدن در ان محسوس شود یا نه اگر محسوس
شود پس شیب نیست و الا در من گوشت سوال وجه تسمیه من و قوت چیست جواب این
که مطلوبت غریزیه و رس کافی می گردد برای خلاصه ارت غریزیه پس درین عمر حرات باقی و در اقلست
می شود و بر حال خود نیز داده می گردد و نه کم سوال وجه برآمدن شوری در حال و انعدام آن در
شدن و در حال چیست جواب این است شوری در حال یا مث قوت حراره غریزیه و کثرت انجمله

می گذارد و دیگر اخلاط را بر می آورد سوال ^{۱۵۸} در ملین و سهل چه فرق است جواب ملین در
عرفت اطباء چیزی را گویند که مواد را از معده و حوالی آن و از امعاء مستخرج نماید و سهل آنست
که مواد را از عروق و اعضای بعیده مستخرج سازد چون شحم حظل و مقویات و امثال آن هر چه
قوی العمل است و استعمال این اشیاء بدن احتیاج دبی اصلاح روان باشد سوال ^{۱۵۹} نوم
سهل چرا منسوب است جواب بعد شروع در عمل سهل ترک نوم اولی است زیرا که اول
حرکت است و نوم را سکون لازم که قبل از شروع در عمل خواب کردن معین عمل است بشرطیکه
دو قوی بود و الا بسطل چرا که طبیعت هضم می کند و ای ضیف را عند النوم سوال ^{۱۶۰} در نوم روح
بداخل حرکت می کند بدان سبب خلط بتامار روی بیاطن می نهند پس باید که خواب بهر حال مسکین
اسهال بود در لقیقه بتا بر آنکه حرکت روح و اخلاط در آن بخارج می باشد باند که مانع جذب
سهل شود و برین تقدیر لازم آید که نوم بر سهل بهتر باشد تا انفعاض فعل او جواب
در لقیقه حرکت روح دائمی است و بدان سبب تحرک و تسهیل در اخلاط می افتد و اعانت
می دهد بر اسهال و از آنکه حرکت روح بطاهر تدریجی و طبیعت لعل سهل ممانعت نیز ندارد
بجای نوم که در وی روح را حرکت بسوی باطن اندر اول نوم می شود و در وقت و سده
سکون و آنی است هم روح را و هم اخلاط را پس لابد لقیقه معین اسهال بود و نوم اما بخوبی
نوم بعد شرب سهل قوی قبل از شروع در عمل بتا بر توجیه طبیعت بدان جانب است شحم لا حاجه
الیه بعد از اینجا است که بعد شرب سهل تا زمان کثیر ساکن نشستن و حرکت ناکردن لازم
خواسته اند تا طبع متوجه شده تصرف در دو کند چه مقرر شده که تا طبع برخواستن نشود و عمل
در آن نکند و او در طبیعت عمل نه نماید سوال ^{۱۶۱} وجه استئصال حجامت قبل از دو سالگی و
بعد از شصت سالگی چیست جواب وجه منع اول ظاهر است که صبی ر ضعیف را حاجت بخارج
و کم کثر است و عدم استقامت اعصاب بران مانع تر و اما وجه منع ثانی آنست که بعد
شصت سال که سن شیخوخت شروع می شود بدو در فراخ استیلا می کند و غلظت در دم
پدید آید و وقت غلظت می پذیرد معلوم است که حجامت بر نمی آید و مگر خون رقیق را پس وقوع
آن درین سن لا محاله مزید غلظت و تحجیر طبیعت و محدث بیوست جلدی کرد و در اخراج م

علی است که بدو احوال بدن انسان معلوم کنند از جهت صحت و مرض تا حفظ صحت کنند
حال الحصول و استردادش در حال زوال سوال اول تعریف مرض چیست جواب مرض
بهیئت بدیهه است غیر طبیعی که واجب می شود از ان بالذات آتی در امثال سوال
تعریف صحت چیست جواب صحت یعنی است که بدن انسان در مزاج و ترکیب خود
می شود و آن حیثیت که صادر شود از ان افعال سلیمه سوال روح چیست جواب
در عرفه اطلب روح جسمی است لطیف که حادث می شود از انجمله اخلاط و تکون می باید در تعریف
این قلب پس منتخبات از ان بلید بر سیده طبعی موسوم گشته و حصه بدماغ رسیده و نفسانی
نامیده شد و آنکه در طلب باقی مانده پیروانی گفته شد بهر کیفیت از سه قسم بیرون نیست سوال
جالیئوس و ابوسهیل سیحی گفته اند که روح از هوا مستثنی پیدا می شود جواب این قول
باطل است و اختلاف مذموب فلاسفه چه روح قوی می گردد از تناول اغذیه و ضعیف می شود
از قلت و انعدام غذا یعنی که جالیئوس و ابوسهیل سیحی می گویند اگر جهان می بود سر این باقی می ماند
روح از هوا مستثنی خوانده اند و ادوی شریانی سوال شیب نوم چیست جواب
نوم حالتی است که عارض می گردد و برای ذی حیات که ساکن می گردد و نفس از استعمال هوا
و حرکات ارادی و لازم می شود آنرا بر روح نفسانی و منقطع شدنش از آلات لبوی
نه یا یکباره بلکه تدریجی می گردد قدری از ان لبوی آلات نیز سوال شیب بیداری چیست
جواب بیماری حالتی است که عارض می شود بنا بر حیوان بروقت انصباب روح
نفسانی لبوی آلات حس و حرکت ارادی سوال وجه صیر چهار اسنان چیست
جواب بدن خالی نیست از یک یا دو تراید است یا نه اول من نحو است و ثانی تا اینکه در اثبات
است و در ثانی فصل اول من و قوتها است و ثانی یا اینکه ناقص بین در ان موسوس شود یا نه اگر موسوس
شود من پسین و شیب است و الا در من کموت سوال وجه تقسیمین و قوت چیست جواب این
که مطلوبت غریزیه و رس کافی می گردد در برای خلاصه ارات غریزیه پس درین عمر حرات باقی و در اقص
می شود و بر حال خود نیز داده می گردد و نه کم سوال وجه برآمدن شوریخ در رجال و اندام آن در
شدن و در حیا چیست جواب این است شوریخ در رجال یا مث قوت حراره غریزیه و کثرت انجمله

از رگ فی برای دجله را تمیز شدن نمی دیند سوال اول توجیه امتناع نوم بر ضد طبیعت جواب فی الجمله
 اخلاط را بجزکت می آرد و حرکت اخلاط موجب ابتیاض است بجزکت می شود و پس هرگاه متصل بقصد خواب کنند
 طاهر است که بسبب نوم بجزکت کوز از تحلیل باز خواهند ماند و در عضلات تنفس شده کلال در غنص
 خواهند آورد و ادنی فصل در ضد و نوم دو پاس است اگر شخصی مبتلا بخواب باشد بجزکت از نوم
 بیشتر قصد کند بهتر است و عند الضرورت فصل یکپاس هم در غش کافی است سوال دوم در سوئوس
 حامی دموی غیر غنی است که قش خون القدر که باعث ال آید منع کرده اند پس در مطبقة که حامی دموی
 غنی است و بنابر عقول تحلیل در آن بیشتری شود و اقتصاد رتبه افزون تری باشد تفصیل هم در
 خون یعنی معلوم بطریق اولی ضروری بود جواب لا نسلم که در حی غفیه اقتصاد رتبه بیشتر باشد
 زیرا که در وی طبیعت بنابر اصلاح ماده عقول مشتعل می بود و از تحلیل فصول متوجه بجزکت
 نمی شود و ازین است که در مطبقة مباحثه با حراج خون بجدی که اعتدال در مقدار آن پدید آید بخور شده
 خامسته اگر بول غلیظ مائل بحجرت بود و نبض عظیم و منتهی باشد بجزکت مذکور شدید الا کتاب
 باشد که درین صورت اینجا هم تفصیل اولی تر باشد لیکن سوال ششم شیخ الرئیس در امر اطفال
 شیرخوار و برم نوازی و مانع را که سبب عطسه نوشته اعتراض واروی شود چه اگر درم مانع مانع جواب
 عطاس شود برآینه باید که در سه سام نیز عطسه لازم باشد و لیس که کتاب جواب نزو و حقان عطسه
 حرکتی است دماغی که بدان دفع می کند طبیعت موزی را از وی براه انف قطع نظر از آنکه مندرج
 شود یا نه لکن گفته اند که عطسه در مانع را بمنزله سعال است مرشش را و شک نیست که درم موزی
 است پس حدوث عطسه از درم چه مستبعد باشد پیدا است که عدم لزوم عطسه مرر بر سه سام را
 قدری مقصود نمی نماید برای امکان اختصاص بعضی اماکن و مانع بآن نزد تورم خاصه در طفلان که
 قریب پیدا اند و قوت در قوت دارند و قوت رسیده که عطسه بی قوت نباشد ازین است که شیخ گفته
 من قرب موده لا یطیع ان فطیس بالجمله احوال اعضای اطفال بر حال اعضای دیگران قیاس
 نتوان کرد سوال پنجم در لیل طویات مرغوب طبیعت می شود جواب دلیل آنکه اگر کسی طعامی
 بخورد و محتب آن غذای شیرین خورد و بعد از آن که زمان قی نماید لا محاله این شیرین بعد از غذای سابق
 خواهد بود و این نیست مگر بنابر شوق طبیعت بسوی او که تفصل فی خروج الدم عند اقتراب السهل

سوال ۱۶۳ بر قاعده کلیه که الصلح یحفظ بالشل اعتراض دارد می شود چه لایسلم که بالشل باشد هر آنکه
 افراد انسانی در حالت صحت لایسالمه مانع یکپختی می باشد بنا بر اقتناع اعتدال حقیقی و بدیهی است که
 محسوس و مزاج را متساوی اگر غذای مشاکل که گرم است داد و شود و لایسالمه مزید آن کیفیت حار خواهد بود
 و احتراق پیدا خواهد نمود و کذا مبرور اگر غذای سرد داد و شود برودت خواهد افزود و بهر دو اصدات
 خواهد کرد و از اینجاست که حفظ صحت مخورین بمثل زمانیه و احاطه بقرارداد بالاتفاق و حفظ صحت
 مبرورین با غذیه حاره کما لایسالمه پس حفظ صحت بضمه بوده بمثل جواب ابدان صحیح از دو دو
 بیرون نیست یکی آنکه در حاق وسط اعتدال که لائق نبوغ و بیست باشند و حال این مردم
 حالت صحت بهیچ وجه منسوب بدم نیست و اطلاق محرومیت و مبرودیت بر آن نتواند کرد و دوم
 از اعتدال مذکور انحراف قلیل یافته باشد لیکن ازین انحرافات از حد صحت بر نیامده باشد و حال
 این مردم حالت صحت خالی از دم نباشد و محرومیت و مبرودیت متصف نبوده چون متحقق شد
 بدانستند که مراد از آنکه گفته شد الصلح یحفظ بالشل صحت معتدلان است نه صحت مخرفان شک
 نیست که معتدل البدن اگر در حالت اعتدال غذای معتدل استعمال نماید از ان غذا اسلا
 محذوف کیفیت زائد نخواهد بود لان من شان الغذاء المعتدل ان لایزید منه کیفیت زائده علی
 مافی البدن بخلاف مخرفان از حاق وسط که حفظ صحت آنان بتعدیل و استعمال مخالف بود تا
 بران حالت حاصل باشد بی زیادتی در انحرافات پس تدبیر این مردم مرکب بدو تدبیر بود یکی تدبیر
 حفظ صحت و دوم تدبیر تقدم بالخط و بذا خارج عن تلك القاعدة زیرا که قول المطاوع و محب و
 حفظ صحت است و آن قاطعه بی مشاکلت نمی شود پس حق همان است که از صحت و اخلاص
 فی ذلک القول صحت معتدلان مراد باشد سوال ۱۶۴ بر اثر انحراف دلیل الطغای حرارت
 غریزی مقرر کرده اند نه بول انحراف موجب صحت جواب صغیر بر این سبب قوس
 حاصل نمی شود و بخلاف بول که بنا بر شفافیت با دنی صانع متلون می گردد پس قیاس بول
 بر برادرین امر لازم نباشد سوال ۱۶۵ نوعیکه ریح سرد مفرود شده موجب اتفاح می شود و بجزار
 چیز با عشت نفخ نمی گردد و جواب بخار هرگاه سرد می شود آب می گردد و از بخار است
 می آید بخلاف ریح که بعد تبر و مفرط بر ریخت می ماند زیرا که ریح دخانی است که برودت بر آن

علی است که بدو احوال بدن انسان معلوم کنند از جهت صحت و مرض تا حفظ صحت کنند
حال الحصول و استردادش در حال زوال سوال اول تعریف مرض چیست جواب مرض
بهیئت بدیهه است غیر طبیعی که واجب می شود از ان بالذات آتی در امثال سوال
تعریف صحت چیست جواب صحت یعنی است که بدن انسان در مزاج و ترکیب خود
می شود و آن حیثیت که صادر شود از ان افعال سلیمه سوال روح چیست جواب
در عرفه اطلب روح جسمی است لطیف که حادث می شود از انجمله اخلاط و تکون می یابد در تعریف
این قلب پس منتخبه از ان بلبله رسیده طبعی موسوم گشته و حصه بدماغ رسیده و نفسانی
نامیده شد و آنکه در قلب باقی ماند بجهتی گفته شد بهر کیفیت از سه قسم بیرون نیست سوال
جالیئوس و ابوسهل سیحی گفته اند که روح از هوا مستثنی پیدا می شود جواب این قول
باطل است و اختلاف مذموب فلاسفه چه روح قوی می گردد از تناول اغذیه و ضعیف می شود
از قلت و انعدام غذا نمی گویند که جالیئوس و ابوسهل سیحی می گویند اگر جهان می بود سر این باقی می ماند
روح از هوا مستثنی خوانده اند و ادوی شریانه سوال شیب نوم چیست جواب
نوم حالتی است که عارض می گردد و برای ذی حیات که ساکن می گردد و نفس از استعمال هوا
و حرکات ارادی و لازم می شود آنرا بر روح نفسانی و منقطع شدنش از آلات لبوی
نه یا یکباره بلکه تدریجی گردد قدری از ان لبوی آلات نیز سوال شیب بیداری چیست
جواب بیماری حالتی است که عارض می شود بنا بر حیوان بروقت انصباب روح
نفسانی لبوی آلات حس و حرکت ارادی سوال وجه صیر چهار اسنان چیست
جواب بدن خالی نیست از یک یا دو ترکید است یا نه اول من نحو است و ثانی تا اینکه در اثبات
است و در ثانی فصل اول من و قوتها است و ثانی یا اینکه ناقص بین در ان موسوس شود یا نه اگر موسوس
شود من پسین و شیب است و الا در من کموت سوال وجه تسمیه من و قوت چیست جواب این
که مطلوبت غریزیه و رس کافی می گردد برای خلاصه ارت غریزیه پس درین عمر حرات باقی و در اعت
می شود و بر حال خود نیز داده می گردد و نه کم سوال وجه برآمدن شوری در حال و انعدام آن در
شدن و در حال چیست جواب این است که در حال یا مدت قوت حراره غریزیه و کثرت انجمله

چون متحرک انامل می کند حالت انبساط بالضرورت احدث می نماید انقباض در اجزای انامل
 بسبب غمزه پس هرگاه شریان میل بجزکت انقباضی می کند اجزای منقبضه اصطلاحاً نیز بالطنین خود
 می نمایند بوضع طبیعی خود بنا بر زوای غیر قائمه پس همچنانکه شریان رجوع بمرکز می نماید اجزای
 انامل نیز بمصاحبت او به سمت اصلیه راجع می گردند تا مسافت انفاز بنا بر علییه حرکت انقباضی نیز
 درین مسافت مدد می گردد در اجناس ارجح اگر باشد نبض قوی ظاهر است که احداث غیر نیز
 بیشتر خواهد کرد پس بدان سبب ملاقات شریان بجلد انامل نیز عند انقباض تا مسافت طول
 خواهد بود و نکته لک اگر باشد نبض صلب زیرا که انفاز لین از صلب لا محاله افزون تری شود نسبت
 به انکه غامض هم لین باشد و اما بطی بنا بر آنکه زمان انقباض او طولی می باشد و ملاقات جلد انامل
 بشریان نیز بطول می بود و امکان ذلک فی مسافت قصیره و اما نبض عظیم بنا بر آنکه از نشان و
 اشرف است انفاز در اجناس بیشتر احدث می کند و گذشت که ملاقات جلد انامل بشریان در
 حالت حرکت انقباضی تا آنوقت است که اثر غیر باقی هست و منقر با غامض ملاقی است چه هرگاه حرکت
 بنیابت می رسد لا محاله مفارقت می افتد شریان از انامل چنانچه مکرر ذکر یافته و گوی این قول
 که در ادراک این حرکت انقباضی است نیز تضعیف کرده اند و بیان نموده که قضیه که شما گفتید
 در پرب محسوس مهارقت از حاس لازم نمی آید لیکن تحقق آن در حق نبض نمی تواند شد هرگاه حرکت
 شریان لا محاله سریع تر از حرکت ارتقاع جلد انامل است پس در وقت انقباض که شریان عبور
 حرکت کرده بمرکز رجوع می کند بنا بر بطور حرکت اجزای منقره انامل را فصل بینما بالضرورتی است
 و چون فصل در حاس و محسوس ثابت شد امکان ادراک نماند و گوید این سخن مذموب است
 چه بدیهی است که هرگاه ما انامل را پیچری صلب غمزه کنیم و بسرعت برمی داریم می بینیم که اجزای منقره
 انامل در مدتی بوضع اصلی خود آیند که مقدار این مدت مضاعف تر بر زمان نبضه که عبارت
 است از دو حرکت و دو سکون می تواند بود و چون چنین باشد توافق حرکت اجزای انامل بجزکت
 انقباضی شریان چگونه می بندد پس ادراک او ممکن نباشد در انقباض اصل و هوای آنست که
 این تضعیف خالی از ضعف نیست بهر آنکه گفته شود لا نسلم که حرکت شریان اسرع تر از حرکت
 ارتقاع جلد انامل باشد و استدلال که شما از غیر انامل بر شتی صلب آورده اید در اینجا درست

نی آید زیرا که برین است که غرض اصابع اگر سبک و غیر قوی باشد اصلا اثر غرض در آن نمی ماند
هر چند شئی صلب بود و معلوم است که غرض انامل از شئی نسبت شریان اگر چه بقوت و صلابت
شریان باشد لیکن فی الحقیقت سبک است اثر انمازی از وی نمی آید پس غرض انامل را
که از غرض شریان حاصل است بر غرض دیگر اشیا قیاس نتوان کرد غایت آنکه شک نیست
که ادراک وی بهر یک بیشتر نیست تا که اصابع در غایت نرمی و حس نهایت ذکا و تحسیر
بکمال رسانائی نباشد حرکت انقباضی بدرک نمی گردد لهذا جالینوس گفته درین باب که من قصد
تقصیدی بود که ادراکی و از دیگر محققان نیز حکمی است که گفته بدقی ما ازین اطلاع نداشته ایم
بعد است بدید این باب بر ما مفتوح شد بالجملة تا کنان ادراک حرکت انقباضی اگر چه تسلیل اند
لیکن چون نقد اعتماد بر قول ایشان اکثر از قول کثیر است سوال اکل غذا بر سبیل چرا
ممنوع است جواب اکل قطع می کند عمل اکثر او به سبب مشغول شدن بسبب تسوی
بضم غذا سوال جالینوس زعم می کند که در مرد و عورت قوت عاقله و منفقه است
برای قبول عمل لاکن عاقله در رجال اقوی است و منفقه در نسوان اقوی و حال آنکه جمهور
الطیبا اتفاق دارند که قوت عاقله در دو کور است و منفقه در انات پس جالینوس خلاف جمهور
زعم باطل آورده جواب قول جالینوس اصلی ندارد و الا اگر چنین بودی امکان حدوث
حل از منی احدی لازم می آمد و لیس كذلك سوال در غذای غلیظ و دوائی غلیظ و دوائی
و در غذای لطیف و دوائی لطیف و ملطف چه فرق است جواب غذای غلیظ آنست که خون
کثیف از وی متولد شود و دوائی غلیظ آنکه حرارت ابدان قوت نیابد بران برین وجه که منقسم
سازد ویرا با جزای صغار و مثالش بیداهر است و دوائی ملطف آنکه از شان وی است غلیظ
قوام اخلاط بدن لطیف و افیون است و غذای لطیف آنکه خون تنگ از وی تولد کند و دوائی
لطیف آنکه از فعل حرارت ابدان متصرف الاجزا تواند شد مثال آن زعفران است و دوائی
آنکه از شان وی ترقیق قوام ماده بود و مثال وی زعفران است سوال بعض حیوانات که غذا
می خورند آب نمی نوشند پس اختصارش بجمیع ذی حیات راست نمی آید جواب حرارت
در مزاج ایشان غالب می باشد حتی که اجزای ارضیه غذا را نیز از ذوب می سازد و جزو بدن می

در حیات

علمی است که بدو احوال بدن انسان معلوم کنند از جهت صحت و مرض تا حفظ صحت کنند
حال الحصول و استردادش در حال زوال سوال اول تعریف مرض چیست جواب مرض
بهیئت بدیهه است غیر طبیعی که واجب می شود از ان بالذات آتی در ان سوال
تعریف صحت چیست جواب صحت یعنی است که بدن انسان در مزاج و ترکیب خود
می شود و آن حیثیت که صادر شود از ان افعال سلیمه سوال روح چیست جواب
در عرف اهل بار و روح جسمی است لطیف که حادث می شود از انجمله اخلاط و تکون می یابد در تعریف
این قلب پس منتخبات از ان بلک در سیده طبعی موسوم گشته و حصه بدماغ رسیده و نفسانی
نامیده شد و آنکه در قلب باقی ماند بجهتی گفته شد بهر کیفیت از سه قسم بیرون نیست سوال
جالیئوس و ابوسهل سیحی گفته اند که روح از هوا مستثنی پیدا می شود جواب این قول
باطل است و اختلاف مذموب فلاسفه چه روح قوی می گردد از تناول اغذیه و ضعیف می شود
از قلت و انعدام غذا یعنی که جالیئوس و ابوسهل سیحی می گویند اگر جهان می بود سر این باقی می ماند
روح از هوا مستثنی خوانده اند و ادوی شریانی سوال شیب نوم چیست جواب
نوم حالتی است که عارض می گردد و برای ذی حیات که ساکن می گردد و نفس از استعمال هوا
و حرکات ارادی و لازم می شود آنرا بر روح نفسانی و منقطع شدنش از آلات لبوی
نه یا یکباره بلکه تدریجی می گردد قدری از ان لبوی آلات نیز سوال شیب بیداری چیست
جواب بیماری حالتی است که عارض می شود بنا بر حیوان بروقت انصباب روح
نفسانی لبوی آلات حس و حرکت ارادی سوال وجه صیر چهار اسنان چیست
جواب این بدن خالی نیست از یک یا دو ترکید است یا نه اول من نحو است و ثانی تا اینکه در اثبات
است و در ثانی فصل اول من و قوتها است و ثانی یا اینکه ناقص بین در ان موسوس شود یا نه اگر موسوس
شود من پسین و شیب است و الا در من کموت سوال وجه تسمیه من و قوت چیست جواب این
که مطلوبت غریزیه و رس کافی می گردد در برای خلاصه ارت غریزیه پس درین عمر حرات باقی و در اعت
می شود و بر حال خود نیز داده می گردد و نه کم سوال وجه بر آمدن شوری در حال و انعدام آن در
شدن و در حال چیست جواب این است که در حال یا مدت قوت حراره غریزیه و کثرت انجمله

معدنک تاثیر کند در بدن و این در غذای مطلق نباشد زیرا که صورت کیلوسی تا مختلف
 نشود صورت خلطی که علت تشخین بدن است متکون نمی گردد و بدین تاثیر خارج عن بحث است
 و خون گرم تر که از غذای گرم پیدا می شود و خون سرد که از غذای بار و قوای می گذرد و احداث
 کیفیت جاد و باروی نماید آنرا نیز بهین قیاس نمایند که حد و کیفیت بدین حیثیت معتبر نیست
 سوال ششم الرئیس و اکثر قدها بر آنند که معتدل ترین اقلیم خط استواست برین دلیل
 که آفتاب دائم از خط استوا منحرف می گردد و در سالی دو بار به سمت الراس و بی نیاید در نقطه
 اعتدالین پس زود از انجامی گذرد و بدین سبب حرارت در اینجا بیشتر نیست و در آنجا
 سیر آفتاب که با خرافات آن واقع است در غایت بعد که وصول او بقطب اعتدالین است
 نیز بتا حد کثیر ندارد پس اعدل باشد فقط برین دلیل اعتراض واروی شود چه آمدن آفتاب
 در سمت الراس بنا بر تقارنت مسافت اقوی ترین مسافت است پس عدم تشخین آن مو
 چه معنی دارد و جواب ثابت شده که برای ظهور اثر کیفیات ملازمت موثر شرط است
 متاثر را پس سبب اگر چه قوی باشد و بهشت نکند اثر نمی دهد و عند اللبث اگر چه ضعیف بود و
 می گردد و چنانچه مشهور است که آهن را اگر در آتش ضعیف نهند و تا دیر بدارند گرمی وی از آن
 زیاده می باشد که در آتش قوی لحظه بگذارند و از اینجا است که حرارت بعد زوال سخت تر از
 قبل زوال می باشد و برودت در سحر زیاده از نصف اللیل می شود با وصفی که وقت سحر
 آفتاب قریب بر طلوع است و در نصف لیل بغایت بعید پس ثابت شد که هر قدر
 چون بر مدار تسلیم رابع و نحوه تا زمان طویل است اگر چه سبب مبااعدت حرارت
 قوی نیست اما تاثیر قوی می نماید لما قلنا حجت دیگر آنکه می بینیم سایر سرکان خط استوا را
 که احوال اکثر اینها بنجام تشابهت دارد و بنا بر تعدل حرارت نهار آنها با برودت لیل آنها
 بهر آنکه شب و روز در اینجا برابر است و آنم بخلاف دیگر اقلیم که چون آفتاب به برج شمال
 می آید روز در اینجا طول می باشد شب اقصی و بدان سبب تشابه در حال سکان آنجا
 نیست و حجت دیگر آنکه فصول سال در خط استوا هشت می شود و بنا بر تکرار فصول از
 و بدین سبب در هر فصلی از فصول فصل بهیمنی افتد و این همه امور گواهی می دهد بر آنکه

هوای بقدر مذکور متشابه است و مقدار معتد به در آن واقع می شود پس سگان آنجا که انتقال
 می کنند و آنهم از همان متوسط بسوی حالتیکه مشابه بدان است بخلات اقلیم آنجا که سگان
 آنجا بر تبا عتس در فصلی و تقارب وی در فصلی دیگر گویا انتقال می کنند از ضد بسوی ضد
 و شک نیست که اینهمی واجب می کنند نکات در هوا و بدین سبب تاثیر اختلاف امویه در
 اندازن بیشتری گردد زیرا که اختصاص بضم هر کسی که در ضد آخر است قوی تری باشد نسبت
 آن خط الاستواء اعدل البقاع سموال سور مزاج مفرد مادی متعین می شود و هر آنکه هر
 خلط را فی ذاته دو کیفیت است هرگاه خلطی زائد شود بر قدر معتدل هر دو کیفیت وی الحاله
 خواهند افزود پس مفرد مادی موجود نخواهد شد چو آب در وجود سور مزاج مفرد مادی افزون
 باشد شرط نیست تغییر کافی است پس ممکن است که بسبب اغذیه یا اوویه مرطبه رطوبت در خون
 افزون شود بی آنکه کثرت در مقدار خون واجب کند پس حرارت او بر حال بود و رطوبت زائد
 و بر همین دیگر کیفیات را قیاس کنند پس وجود مفرد مادی تحقق باشد دیگر آنکه افزون باشد
 افزون هر دو کیفیت لازم نیست چه ممکن است که خون چون بفراید حرارت و اشتداد می نماید
 و رطوبتش برقرار بود بسبب دو یا غذا یا خلطی دیگر که معتدل رطوبت بود پس سور مزاج را
 بحرارت منسوب کنند بر رطوبت سوال وجه بقای چنین در ماه هشتم حبیب چو آب
 در ماه هفتم بسبب آنکه خلقت او تمام شده است طلب خروج بحرکت و اضطراب می آید
 پس اگر هیچ الزاج و قوی الحال است باذن الله تعالی خرق غشیه می نماید و بر می آید
 و اگر بدان قوت نیست خرق نمی تواند لیکن ازین حرکت و اضطراب خسته می شود و
 متاثر می گردد پس اگر نبات ضعیف و رنجور است در شکم میرود و اگر مهلت یافت و ماه
 نهم رسید خشکی او زایل می شود و قوت می گیرد و نباتیت بوجود می آید و می ماند و اگر
 سببی از اسباب باز در هشتم حرکت کند و بر آید خشکی این حرکت علاوه خشکی سابق
 می گردد و هوای خارجی نسبت او بسیار غریب می باشد پس بالضرر و هلاک می شود
 و سرعت و بطور هلاکت حسب قرب و بعد خروج وی است از زمان حرکت که در هفتم
 ماه بوجود آمده پس اگر در آخر ماه هشتم بر آید می تواند که بماند برای زوال مانع می آید

مرخصی و الم بود و برین تقدیر آنچه عوام می گویند که اگر یک روز هم از ماهیست تم باقی باشد و بزرگ نمی
 سموع نباشد سوال شش حرکت اکثر اعضای تنوره بدن از اعصاب نخاعی است نه از اعصاب
 دماغی پس در هر ترکیب فساد در دماغ اقتضای دی نیست اعصاب دماغی است باید که ضرری در
 اعضای که تصرف اعصاب نخاعی در آن است ظاهر نشود و حال آنکه در مصرع و سکنه می بینیم که در
 حس و حرکت همه اعضا قوتور راه می یابد جواب این اگر چه در اعضای تنوره بدن افتاده حس و حرکت
 از اعصاب نخاعی است لیکن اعصاب مذکور بیش از واسطه نیست و بعد تحقیق ایشان که نخاع است
 دی نیز بمید و منشاد قوی حاشه و محرکه نیست فیضان روح نفسانی بسوی نخاع که خلیفه دماغ است
 و از انجی بسائر اعضا بواسطه اعضایش وارد نمی شود مگر از دماغ که محل روح و قوت نفسانی است
 که حس و حرکت بدان روح و قوت تعلق دارد و فی هر است که هرگاه در مبد و اصل سده است
 روح مذکور بسوی نخاع نافذ نمی شود مطلقا که اینجی بر حسب وقوع سده و بالضرور در حس و حرکت
 سائر اعضا قوتور می یابد سوال چه موجب است که دندان مادر شایع بعد سقوط بازمی رود و چنانچه
 حکایت کرده اند شنی بود که ششم بار دندان بر آورده بود جواب در بنات انسان همین سن چند
 قول است یکی آنکه ماده دندان اولی است که باقی بود درین وقت نامی شده دوم می تواند که بعضی
 شش راجع از بی عارض شود و شبیه براج صبی پس متولد شود دندان بعرض سوم آنکه آنچه در شایع
 می رود دندان نیست فی الحقیقت بلکه جنس ثانیه است که سخت شده و قائم مقام دندان شده
 چهارم آنکه عصبی که متصل است بدندان بعد سقوط دندان کشوف می شود و بتدریج در شست می گردد
 و گوشت که در نوامی وی است زده و ده می گردد و از منفع پس عصب مذکور قاقام مقام دندان می نماید
 و فی الحقیقت دندان نیست سوال قوی که بر سه نوع منقسم گشته دلیل مفارقت هر واحد
 چیست جواب دلیل بر مفارقت قوت حیوانی و قوت نفسانی را آنست که می بینی عضو منقسم
 را که می است و مع ذلک حس و حرکت ندارد و حکم بر حیات عضو مذکور بنا بر آنست که اگر کسی
 نمی بود متعین می شد و فساد در روی می افتاد چنانچه در ابدان موتی مشهود است و مفارقت این قوت
 بر طبعی را ظاهر است بدانکه گاه باشد که قوت طبیعی باطل شود و قوت حیوانی باقی بود خواه بطولان
 در نفس قوت طبیعی شده باشد یا در نفس علی اختلاف اندک بین چنانچه بطولان نامیه در سن قوت

و بطلان مولده در سوان عند انقلاب حیض و بطلان غافیه عند حصول سور مزاج در عضو مویید
 این قول است سوال ^{سوال} شیخ الرئیس می فرماید که هر عضو را در نفس خودش قوتی است
 غریزی که بدان قوت امر تقذیه آن عضو تمام می شود و چون چنین باشد چگونه جائز بود که قوت تقذیه
 با نفس او منعدم شود و قوت حیوانی حال آنکه باقی باشد چو اسباب غریزی بود که قوت طبیعی هم ندارد
 تا همان وقت است که مزاج آنها بر اعتدال است اما هرگاه مزاج تغییر پدید آید و ممکن است
 که قوت تقذیه در آن نماند مع بقای حیات یا گوئیم که قوت طبیعی از سور مزاج منعدم نمی شود بلکه اثر
 او باطل می گردد و جهت عدم قبول عضو از او وجه استسباب خوف و غضب و فرح پس
 قوت حیوانی با وجود آنکه مبادی این امور قوت نفسانی است است که هنگام خوف می بینیم
 روح را که حامل این قوت است عارض می شود و انقباض بسوی داخل و هنگام غضب و فرح
 عارض می شود و آنرا حرکت بسوی خارج سوال ^{سوال} حکمی می جوهر بر آنند که اگر روح بدین
 طریق است که سوا شکلیت کیفیت ذی را آنچه باله شتم می رسد پس قوت شاکر آنرا در آن نمی کنند
 و بعضی گویند که او را که مذکور بر سبیل تخریب و انفصال اجرای ذی را آنچه است شکلیت بود
 یعنی اجرای صنایع لطیف از ذی را چه جدا می شود و در سوانی که بدان حد است تشبیه می گردد
 و چون بشناخته طاقی شود و بدرک می گردد پس کدام قول مستر است جواب قول بهر دو قرین اعتبار
 است چه اگر چنان بودی در طول زمان نقصان در حجم ذی می خورد و نمودی زیرا که انفصال است
 شے موجب نقصان آن نمی گردد و در وزن و حجم و حال آنکه تحلیل از شک شتم می شود و در طول
 از مندرج تغییر الایویه بلا نقصان لکن امام رازی می فرماید که حق نیست که هر دو وجه ممکن است
 سوال ^{سوال} از افلاطون و اشغال آن منقول است که افلاک شتم دارند و در آنها رواج است
 و حال آنکه در اینجا هو است و تخریب و تحلیل پس معلوم شد که ذی را چه عبارت از جسمی است که در آن
 خاصیتی در آن نهاده باشد که در شتم فعل کند بشرط اشغالی اسباب باله جو اسباب بر تقدیر شتم
 و تسلیم که تحقیق شتم در افلاک بود مذکور شد شتم در حضرات بطریق مذکور نمی تواند زیرا که تقوین
 با آنرا صور نوعیه که خاصیت باشد بر تقدیر شتم است که شتم آثار کیفیات ممکن نباشد و لیس فلیس
 سوال ^{سوال} بعضی می گویند که حرارت صیان زیاد بر حرارت شبان است و دلیل آورده اند

که نمود در میان است صورت نمی بندد مگر از کثرت رطوبت غریزی و رطوبت مذکور ماده حرارت است
 و ماده مذکور نبودنی تواند کرد بلکه مقتضای سببی فاعل که حرارت است پس لازم می آید که حرارت
 درین غالب باشد و اینها پوشیده نیست که افعال طبیعی حیسان از اشتها و هضم با وجود صغر مقدار
 بر شبان است و این واضح است بر کثرت حرارت حیوان است و دلیل اول از آنکه عدم تمایل
 بواسطه غلبه پیوسته است نه بواسطه قلت حرارت و شک نیست که اشتیاق فعلی همچنان که از عدم فاعل متحقق
 می گردد از عدم استنداد قابل نیز متحقق می گردد و اینها می تواند که انسان را کمائی باشد مقتدر
 بنویس بر گاه برسد مر آن کمال را چون طبیعت بمقتضای رسیدن باشد و بگرنه نیکو شود و حال آنکه حرارت
 همچنان ثابت بلکه زیاده باشد و در دلیل دوم ازین امر که می تواند که کثرت اشتها و شدت هضم
 در میان بواسطه کثرت حرکات ایشان باشد و بواسطه توجه تمام طبیعت آنها بر همین امور زیرا که در وقت
 انسان را اندیشه دیگر و انگیزه نباشد بجز اکل و مانند آن سوال بعضی می گویند که حرارت شبان
 بیشتر از حرارت صبیان است بدو دلیل یکی آنکه شک نیست که حرکات شبان قوی تر از حرکات
 صبیان است و قوت حرکات می تواند شد مگر از تقویت سبب که حرارت است لان الحركة لا یوجد
 الا بالحرارة و دوم آنکه مشهور است که شبان را رعات بیشتری افتد و این دلیل غلبه خون است و غلبه خون
 تا طبیعت نشان افزونی حرارت غریزی است چو آب رود دلیل اول آنکه می گویند که ضعف حرکات صبیان
 بواسطه غلبه رطوبت است در ایشان زیرا که استرخا مانع قوت حرکت است و در دلیل دوم از آنکه
 لاسم که خون شبان بیشتر از خون صبی باشد نظر بر احوال هر واحد یعنی خونی که در صبی است نسبت بحال او
 کثرت از خون شبان نیست چه نسبت بحال شبان آنچه اوفق است نظر بحال شبان در صبیان نیز آنچه اوفق است
 اوفق است نظر بحال شبان و کثرت رعات لازم نیست که از کثرت خون باشد زیرا که می تواند که بواسطه پیوسته
 عروق بود بهر آنکه یا پس اقبل بر انصاف اع است سوال جالینوس می فرماید که حرارت سبب
 مساوی است حرارت شبان را کما و مخالف آنست حد و لیتا و مراد از مساوات در کم و در کثرت
 مساوات در قوت تاثیر است نه در مقدار زیرا که حرارت کیفیت است و در وی تقدیر مقدار نیست
 اما دلیل بر مساوات تقدیر طرفین است که زیادتی و نقصان است و وجه تقدیر نقصان حرارت شد
 نسبت بصیان پدایت است زیرا که اگر همچنان می بود ضرورتا قبول در شبان وی می نمود

علی است که بدو احوال بدن انسان معلوم کنند از جهت صحت و مرض تا حفظ صحت کنند
حال الحصول و استردادش در حال زوال سوال اول تعریف مرض چیست جواب مرض
بهیئت بدیهه است غیر طبیعی که واجب می شود از ان بالذات آتی در امثال سوال
تعریف صحت چیست جواب صحت یعنی است که بدن انسان در مزاج و ترکیب خود
می شود و آن حیثیت که صادر شود از ان افعال سلیمه سوال روح چیست جواب
در عرفه اطلب روح جسمی است لطیف که حادث می شود از انجمله اخلاط و تکون می باید در تعریف
این قلب پس منتخبات از ان بلید بر سیده طبعی موسوم گشته و حصه بدماغ رسیده و نفسانی
نامیده شد و آنکه در طلب باقی مانده پیروانی گفته شد بهر کیفیت از سه قسم بیرون نیست سوال
جالیئوس و ابوسهیل سیحی گفته اند که روح از هوا مستثنی پیدا می شود جواب این قول
باطل است و اختلاف مذموب فلاسفه چه روح قوی می گردد و از تناول اغذیه و ضعیف می شود
از قوت و اندام غذا نمی که جالیئوس و ابوسهیل سیحی می گویند اگر چنان می بود سر این باقی می ماند
روح از هوا مستثنی خوانده اند و ادوی شریانی سوال شیب نوم چیست جواب
نوم حالتی است که عارض می گردد و برای ذی حیات که ساکن می گردد و نفس از استعمال هوا
و حرکات ارادی و لازم می شود و آنرا بر روح نفسانی و منقطع شدنش از آلات لبوی
نه یا یکباره بلکه تدریجی می گردد قدری از ان لبوی آلات نیز سوال شیب بیداری چیست
جواب بیماری حالتی است که عارض می شود بنا بر حیوان بروقت انصباب روح
نفسانی لبوی آلات حس و حرکت ارادی سوال وجه صیر چهار اسنان چیست
جواب بدن خالی نیست از یک یا دو ترکید است یا نه اول من نحو است و ثانی تا اینکه در اثبات
است و در ثانی فصل اول من و قوتها است و ثانی یا اینکه ناقص بین در ان موسوس شود یا نه اگر موسوس
شود من پسین و شیب است و الا در من کموت سوال وجه تقسیمین و قوت چیست جواب این
که مطلوبت غریزیه و رس کافی می گردد در برای خلاصه ارات غریزیه پس درین عمر حرات باقی و در اقص
می شود و بر حال خود نیز داده می گردد و نه کم سوال وجه بر آمدن شوریه در رجال و اندام آن در
شدن و در حیا چیست جواب این است شوریه در رجال یا مث قوت حراره غریزیه و کثرت انجمله

رطوبت است رطوبات اخلاط خود بافضل نما هر است اما رطوبت اخلاط پلیم نیز مستحق است بنا بر این
 او مرکب است از عناصر و چون بعضی از این رطب اندر مرکب اطلاق ذی رطوبت توان کرد نظری از اجزای
 سوال^{۱۹۲} خون مرکب با اخلاط است هر گاه او فاسد شود باید که همه اخلاط که با او متفرج اند فاسد گردند
 پس مرض و سوزی صورت را و چه نباشد جواب است اخلاط اگر چه با خون مرکب اند لیکن مصلک خون بر
 بساطت خود است و سوزی با اخلاط یکذات نشده است تا فساد او مستلزم فساد دیگر اخلاط باشد
 که تک هر غلطی از اخلاط که در عروق با خون مرکب است در یکدیگر نیز اقتیاز دارند از آنست که عند
 سسلی هر غلطی که سسلی مشروب یا خراج آن مخصوص است همان غلطی از عروق نیز می آید و نقص آن
 موجب عفونت غلط دیگری گردد زیرا که ماده هر غلط متفاوت است و تغییر هر واحد مخصوص بسبب
 تغییر یا یکدیگر نیز چیزی که مفسد صغیر است مفسد بزرگ نیست برای آنکه اخلاط چون با هم مختلط اند
 هر واحد نیز در یکدیگر غائلت باشد و با فرض اگر چیزی واحد مفسد و غلط یا زیاده از آن باشد
 اما از فساد او یک غلط فساد دیگر لازم نمی آید لا اختلاط مواد با هم هر آنکه ماده بعضی سبب الافعال است
 و ماده بعضی علی الافعال و آنهم مشروط بشرطی است ثابت شد که فساد خون فساد دیگر اخلاط می کند
 و جواب اول^{۱۹۳} حد مزاج نقص می یابد از الوان و طووم و در واقع حادثه در مستخرج
 زیرا که چنانکه بر مزاج صادق می آید که کیفیت است که حادث می شود در متفرج از تفاعل کیفیات
 متشابه می باشد و اجزای آن مرکب که تک بر الوان و غیره نیز صادق می آید انما کیفیت متحد است
 عن تفاعل کیفیات علی وجهی که در جواب این کیفیات از تفاعل مذکور حادث نمی شود بلکه از
 صورتی که حادث می شود از مزاج که حادث می گردد از تفاعل مذکور حادث می شود و مراد در حد
 مزاج چیزی است که حادث می گردد از تفاعل مذکور بلا واسطه فائز تفاوت و لم یرد النقص سوال^{۱۹۴} و چه
 مستدل حقیقی چرا محال است جواب دلیل بر اعتناء معتدل حقیقی آنست که عن صرمتا و س
 فی الصور از و چه بیرون نیست یکی آنکه نباشد او را قاسری که منع کند عناصر را از تشیل آنها و
 ظاهر است که درین صورت ترکیب حاصل نمی تواند شد زیرا که عناصر با طبع مائل و شائق احیاء خود اند
 و اگر مائل با حیاء نباشند لازم می آید که مطلوب با طبع متروک با طبع باشد و بهر حال دو آنکه
 باشد مراد او را قاسری که مانع تشیت اجزا بود و این نیز غیر ممکن است زیرا که قاسر مرکب در مکان

علی است که بدو احوال بدن انسان معلوم کنند از جهت صحت و مرض تا حفظ صحت کنند
حال الحصول و استردادش در حال زوال سوال اول تعریف مرض چیست جواب مرض
بهیئت بدیهه است غیر طبیعی که واجب می شود از ان بالذات آتی در امثال سوال
تعریف صحت چیست جواب صحت یعنی است که بدن انسان در مزاج و ترکیب خود
می شود و آن حیثیت که صادر شود از ان افعال سلیمه سوال روح چیست جواب
در عرفه اطلب روح جسمی است لطیف که حادث می شود از انجمله اخلاط و تکون می باید در تعریف
این قلب پس منتخبات از ان بلید بر سیده طبعی موسوم گشته و حصه بدماغ رسیده و نفسانی
نامیده شد و آنکه در طلب باقی مانده پیروانی گفته شد بهر کیفیت از سه قسم بیرون نیست سوال
جالیئوس و ابوسهیل سیحی گفته اند که روح از هوا مستثنی پیدا می شود جواب این قول
باطل است و اختلاف مذموب فلاسفه چه روح قوی می گردد و از تناول اغذیه و ضعیف می شود
از قوت و اندام غذا نمی که جالیئوس و ابوسهیل سیحی می گویند اگر چنان می بود سر این باقی می ماند
روح از هوا مستثنی خوانده اند و ادوی شریانی سوال شیب نوم چیست جواب
نوم حالتی است که عارض می گردد و برای ذی حیات که ساکن می گردد و نفس از استعمال هوا
و حرکات ارادی و لازم می شود و آنرا بر روح نفسانی و منقطع شدنش از آلات لبوی
نه یا یکباره بلکه تدریجی می گردد قدری از ان لبوی آلات نیز سوال شیب بیداری چیست
جواب بیماری حالتی است که عارض می شود بنا بر حیوان بروقت انصباب روح
نفسانی لبوی آلات حس و حرکت ارادی سوال وجه صیر چهار اسنان چیست
جواب بدن خالی نیست از یک یا دو تراید است یا نه اول من نحو است و ثانی تا اینکه در اثبات
است و در ثانی اول من و قوتها است و ثانی یا اینکه ناقص بین در ان موسوس شود یا نه اگر موسوس
شود من و قوتها است و اول من که اول و دوم و سوم و قوت چیست جواب این
که مطلوبت غریزیه و رس کافی می گردد برای خلاصه ارت غریزیه پس درین عمر حرات باقی و در اقلست
می شود و بر حال خود نیز داده می گردد و نه کم سوال وجه برآمدن شوری در حال و اندام آن در
شدن و جسمانی چیست جواب این است که در حال پیاخت قوت حراره غریزیه و کثرت انجمله

زیرا که اگر ساعد بر روی گردانیده بود یا بر پشت هرق بر پشت طبعی نمی ماند و مختلف در حرکتش می افتد
 که لا محاله دوست ساکن باید داشت و بر چیزی اعتماد نشاید کرد و چیزی در دست نباید گرفت و باید که
 دست مرطوب شود و چیزی و کدک کمر نیز بشدت مرطوب نباشد و دست دوم بر زمین نهد و بر زمین نهد
 و نماینده هر دو جالس باشند و جلیس نماینده مربع باشد قاست دست کرده و تکیه باز زده و پینده
 نخست بیازماید نبض را در قوت و ضعف تا اگر قوی بود اندکی بقوت تقصص کند و اگر ضعیف باشد
 انگشتان را بر اینست یک بدار و زیر که اگر ضعیف باشد و انگشتان بقوت بران نهند و اگر از حرکت
 یازمی ماند و هرگاه ملاحظه نبض کند باید که انقدر دست بدارد که سی نبضه بلکه سی و پنج نبضه حاصل آید
 زیرا که درین مدت اکثر تغییرات و حالات مکتشف می گردد و او را در مدت تقصص نبض انگشت که تا دوازده
 نبضه کشد در دیدن کند که از آنجا که یا از گناش اسکندر انیه حکایت کرده لا ترغید یک عن النبض قبل
 اثنی عشره ضربه و باید که طبیب بعد ملاقات مریض زمانی توقف کند و در نبض دیدن ابتدا اشکال و احوال
 نماید بر تحقیق و محبت و بعد استنباس دی نبض را تقصص کند و در ملاحظه نبض پینده و نماینده هر دو دست
 باشند و آن محل از غوغای مردم و صداهات قوی و موجبات تشویش خالی باشد سوال^{۱۹۶} ملاحظه
 نبض از هر شریانی که باشد من حیث الذات تفاوت ندارد با اعتبار اشعار بر امور مقصوده پس از همه
 شریانین شریان ساعد از موضع مشهور مخصوص با حساس چرا و استه اندوچو اب تخصیص شریان
 ساعد ملاحظه نبض بسبب چند امور است یکی آنکه دست را زود بیرون توان آورد و دوا خارج و دست
 شرم نبود و اکثر دوّم آنکه شریان مذکور متصل قلب است و چون دیگر شریان اندر گوشت پوشیده
 نیست اسوم آنکه شریان مسطور متلی از آنجا نیست همچون شریان صدر غ چهارم آنکه شریان مذکور
 اوسع شریانین است و روح و روی بدان سبب بیشتر است لهذا احوال قلب از آن نیک شناخته
 می شود الا در نکته قوی که حرکت پیچ شریان محسوس نشود مگر حرکت شریانی که در معارستیم واقع است
 که تا بقای حیات حرکت اومی باشد و با دخال اصبع محسوس می گردد پس در آن وقت حکم موت
 و حیات مریض و ایستاده بدان بود و شریان ساعد از اعتبار ساقط باشد سوال^{۱۹۷} آنکه گفته اند در حال
 نبض که آن نبض حرکت من اوعیه الروح مولفه من انبساط و انقباض لیتیرید الروح با سیم
 و آنست که ارج فضله لفظ تیرید گفتن راست نمی آید بهر آنکه روح لا محاله گرم است و کدک جهت استنداد

علی است که بدو احوال بدن انسان معلوم کنند از جهت صحت و مرض تا حفظ صحت کنند
حال الحصول و استردادش در حال زوال سوال اول تعریف مرض چیست جواب مرض
بهیئت بدیهه است غیر طبیعی که واجب می شود از ان بالذات آتی در امثال سوال
تعریف صحت چیست جواب صحت یعنی است که بدن انسان در مزاج و ترکیب خود
می شود و آن حیثیت که صادر شود از ان افعال سلیمه سوال روح چیست جواب
در عرفه اطلب روح جسمی است لطیف که حادث می شود از انجمله اخلاط و تکون می باید در تعریف
این قلب پس منتخبات از ان بلید بر سیده طبعی موسوم گشته و حصه بدماغ رسیده و نفسانی
نامیده شد و آنکه در طلب باقی مانده پیروانی گفته شد بهر کیفیت از سه قسم بیرون نیست سوال
جالیئوس و ابوسهیل سیحی گفته اند که روح از هواست تنشقی پیدا می شود جواب این قول
باطل است و مضافند بهب فلاسفه چه روح قوی می گردد از تناول اغذیه و ضعیف می شود
از قلت و انعدام غذا نمی گویند اگر چنان می بود سر این باقی می ماند
روح از هواست تنشقی خوانده اند از دی شدیانه سوال شیب نوم چیست جواب
نوم حالتی است که عارض می گردد و برای ذی حیات که ساکن می گردد و نفس از استعمال هوا
و حرکات ارادی و لازم می شود آنرا بر روح نفسانی و منقطع شدنش از آلات لبوی
نه یا یکباره بلکه تدریجی می گردد قدری از ان لبوی آلات نیز سوال شیب بیداری چیست
جواب بیماری حالتی است که عارض می شود بنا بر حیوان بروقت انصباب روح
نفسانی لبوی آلات حس و حرکت ارادی سوال وجه صیر چهار اسنان چیست
جواب این بدن خالی نیست از یک یا دو ترکید است یا نه اول من نحو است و ثانی تا اینکه در اثبات
است و در ثانی فصل اول من و قوتها است و ثانی یا اینکه ناقص بین در ان موسوس شود یا نه اگر موسوس
شود من شیب چیست است و الا در من گوشت سوال وجه تسمیه من و قوت چیست جواب این
که مطلوبت غریزیه و رس کافی می گردد در برای حفاظت غریزیه درین عمر حیات باقی و در اقصیت
می شود و بر حال خود نیز داده می گردد و نه کم سوال وجه برآمدن شوره در بدن و انعدام آن در
شدن و در میان چیست جواب این است شوره در بدن یا ممت قوت حراره غریزیه و کثرت انجمله

ارواح لوح محفوظ ثابت است و بدین تناسب دارد و بوی از وجوه مطهر شود و قوت متعین
فی الحال آنرا تصور تصوری سازد که مناسب آن چیز باشد پس آن صورت بحسب مشترک درگیرد
و متناظر گردد بعد از آن مشترک آنرا بنحویه خود که خیال است بسیار و خیال محال فطرتش نماید و در
حال بیداری یاد آورد پس اگر میان آن صورت و ذی صورت شدت نسبت باشد آن
خواب را حاجت تغییر نیست و هر گونه که مشهود شده بعینه ظهور کند و این سیم در عالم ارواح مشترک
افتد و اگر نسبت در میان آن صورت و ذی صورت نبروج اتم و اکمل باشد در آن هنگام محتاج
تغییر باشد چنانچه بار را در خواب بال تغییر کرده اند نسبت آنکه مرد و دشمن آدمی زاد اند و همین
بعلم تغییر نمایند بشا بخت آنکه مرد و سفید اند و این قسم رویا سی است برویای صادق و از خواب
این رویا است که چون نزد کسی بیان کنند اول باینکه آن کس تغییر کند بهمان شیخ که تغییر کرده باشد
واقع شود و در اکثر ازینجا است که در حدیث شریف تناکید عظیم وارد شده که رویا را پیش نادان
واقع بر تغییر نباشد نشاید گفت سوال باعث حزن و غم عظیم است جواب سبب حزن و غم آنست
نوم کثرت رطوبات است چه وقت خواب رطوبت در باطن جمع می شود و بدن سبب حزن
می رسد نفس را در خروج خاصه اطفال را از پیرا که مجاری نفس ایشان ضعیف می باشد
سوال بول کدام وقت بهتر است جواب بدانکه بول وقتی گیرند که آدمی از خواب متولد
برخیزد و هنوز طعام و آب نخورده باشد و قبل از آن نیز با شیر چیزی که شیر بول بود و کسانیکه
شب بیدار باشند و شب طعام بخورند و در روز بخوابند و ترک غذا نمایند وقت شام در حق آنست
حکم صحیح داده یعنی بول آنان در شام باید گرفت و باید نمود و اینکه گفته شد در حق مقدارین است
نه آنکه غیر مقدار بسبب روزه ترک طعام و آب کنند که بول ضایعین اعتبار نشاید مگر وقتیکه
صوم ستاند شود سوال قاروره را بچه طور نگاه دارند و چگونه بخور لطیف عرض کنند
و پس از خروج در چه مدت از اعتبار ساقط می گردد جواب نمایند قاروره باید که قاروره بول را
در دست چپ بگیرد و احترام الایمن و از سایه خود دور دارد و لباس که پوشیده باشد
چنان نشود که عکس بر آن افتد و تغیر افکند و آنرا در روشنائی روز باید دید بی آنکه شام
آفتاب بروی افتد بهر آنکه چون قاروره در آفتاب باشد بسبب ضیای آفتاب

نوی

علی است که بدو احوال بدن انسان معلوم کنند از جهت صحت و مرض تا حفظ صحت کنند
حال الحصول و استردادش در حال زوال سوال اول تعریف مرض چیست جواب مرض
بهیئت بدیهه است غیر طبیعی که واجب می شود از ان بالذات آتی در امثال سوال
تعریف صحت چیست جواب صحت یعنی است که بدن انسان در مزاج و ترکیب خود
می شود و آن حیثیت که صادر شود از ان افعال سلیمه سوال روح چیست جواب
در عرفه اطلب روح جسمی است لطیف که حادث می شود از انجمله اخلاط و تکون می یابد در تعریف
این قلب پس منتخبه از ان بلید رسیده طبعی موسوم گشته و حصه بدماغ رسیده و نفسانی
نامیده شد و آنکه در طلب باقی مانده حیوانی گفته شد بهر کیفیت از سه قسم بیرون نیست سوال
جالیئوس و ابوسهیل سیحی گفته اند که روح از هوا مستثنی پیدا می شود جواب این قول
باطل است و اختلاف مذموب فلاسفه چه روح قوی می گردد از تناول اغذیه و ضعیف می شود
از قلت و انعدام غذا یعنی که جالیئوس و ابوسهیل سیحی می گویند اگر جهان می بود سر این باقی می ماند
روح از هوا مستثنی خوانده اند و ادوی شریانی سوال شیب نوم چیست جواب
نوم حالتی است که عارض می گردد و برای ذی حیات که ساکن می گردد و نفس از استعمال هوا
و حرکات ارادی و لازم می شود آنرا بر روح نفسانی و منقطع شدنش از آلات لبوی
نه یا یکباره بلکه تدریجی می گردد قدری از ان لبوی آلات نیز سوال شیب بیداری چیست
جواب بیماری حالتی است که عارض می شود بنا بر حیوان بروقت انصباب روح
نفسانی لبوی آلات حس و حرکت ارادی سوال وجه صیر چهار اسنان چیست
جواب این بدن خالی نیست از یک یا دو ترکید است یا نه اول من نحو است و ثانی تا اینکه در اثبات
است و در ثانی فصل اول من و قوتها است و ثانی یا اینکه ناقص بین در ان موسوس شود یا نه اگر موسوس
شود من پسین و شیب است و الا در من کموت سوال وجه تقسیمین و قوت چیست جواب این
که مطلوبت غریزیه و رس کافی می گردد برای خلاصه ارت غریزیه پس درین عمر حرات باقی و در اعت
می شود و بر حال خود نیز داده می گردد و نه کم سوال وجه برآمدن شوری در حال و انعدام آن در
شدن و در حال چیست جواب این است که در حال یا مدت قوت حراره غریزیه و کثرت انجمله

باشد جواب آب دریای شور که چنانچه است نام بر آنکه آب خوری و در قبه ارضیه مرکب باشد لیسکی
سجاری و می مرطب است بهر آنکه آنجکه در دریای شور اجزای مائی است که از اجزای ارضی تمیز شده صحر
کرده است از آنست که آب طریقین و میرد است لایقش را قیضا عدمن الخار و کجاست
فی الزهریه فیقول او هو از شکالست و یستعمل الی المناس سوال بول آنکه ام صحر
بیشتر نشان می دهد و از پییر خبری کند جواب یکدس در جانب مغرب خون می شود و کثیری از
صحر و سودا که با خون متولد شده آنجا از خون تمیزی گردد و لیکن آب که شرب شده باشد با خون
می ماند تا قوام او تنگ شود و بصحبت وی در عروق فیه کبزد و بجانب مجرب کبد گراید
پس در اینجا آب نیز کثیره المقدار از خون جدا گردد و برگرد آید و قدری آب با خون با عضله و
جست بتدریج وی و بعد استحال خون آبی که زاید از غذا است درج القهقری نموده باز پس می
بجانب کوده و مثانه و قدری از راه مسام تخلیل می رود بدین سبب بول بدین حال جگر و حاک
اصطلاح که در جگر متولد می شوند و کذک لب بوسله نفوذ او با عضله و رجوع وی از اینجا که بطن حال
عروق و حال اصطلاح حال بر عضوی که از وی عبور کرده و نیز می بود از آنست که نزد اختساب
بسیار منصف می آید بالجمله دلیل از حال جگر و عروق و اصطلاح قوی و آنکه است و از حال امر اص
و دماغ و او جاع منافع اخفی و اضعف و از حال دل و معده و سپر زید سوال
مراد از کدام اطباء است جواب اطلاق می نماید لفظ متقدمون بر اقلینوس و بقراط و ارسطوط
تا زمانه جالینوس و گاه مراد گرفته می شود از جالینوس و یوحنا بن سرافیون و حنین بن اسحق
و ابی صادق تا زمانه محمد بن زکریا رازی و متاخرون عبارت است از شیخ ابو علی سینا
اکنون تذکره بعضی اطباء زید ترقیم می یابد تا متعللان را بصیرتی زاید بجهت قبول پیوند بداند
ابو الفرج علی بن الحسین بن بندطیبی بود کامل و یکمی بود فاضل از تلامذه ابی الحسین
صاحب تصانیف کثیره کتاب مختار از ان اوست ابو علی حسن بن عبد الله
بن سینا الخار می مصنف قانون طبیه پدرش بود از اهل بلخ در قمره نشین از زنی نکاح
کرد که اسمش ستاره بود ابو علی سینا از شکش بوجود آمد و در ماه صفر سن سصد و هشتاد و
بعد متولد شد پدرش محمود نام بعد ولادت پنج سال او را انتقال نمودند بدین

در ادبی

علی است که بدو احوال بدن انسان معلوم کنند از جهت صحت و مرض تا حفظ صحت کنند
حال الحصول و استردادش در حال زوال سوال اول تعریف مرض چیست جواب مرض
بهیئت بدیهه است غیر طبیعی که واجب می شود از ان بالذات آتی در ان سوال
تعریف صحت چیست جواب صحت یعنی است که بدن انسان در مزاج و ترکیب خود
می شود و آن حیثیت که صادر شود از ان افعال سلیمه سوال روح چیست جواب
در عرف اهل بار و روح جسمی است لطیف که حادث می شود از انجمله اخلاط و تکون می یابد در تعریف
این قلب پس منتخبات از ان بلک در سیده طبعی موسوم گشته و حصه بدماغ رسیده و نفسانی
نامیده شد و آنکه در قلب باقی مانده حیوانی گفته شد بهر کیفیت از سه قسم بیرون نیست سوال
جالیئوس و ابوسهل سیحی گفته اند که روح از هوا مستثنی پیدا می شود جواب این قول
باطل است و اختلاف مذموب فلاسفه چه روح قوی می گردد و از تناول اغذیه و ضعیف می شود
از قوت و اندام غذا نمی که جالیئوس و ابوسهل سیحی می گویند اگر چنان می بود سر این باقی می ماند
روح از هوا مستثنی خوانده اند و ادوی شریانی سوال شیب نوم چیست جواب
نوم حالتی است که عارض می گردد و برای ذی حیات که ساکن می گردد و نفس از استعمال هوا
و حرکات ارادی و لازم می شود و آنرا بر روح نفسانی و منقطع شدنش از آلات لبوی
نه یا یکباره بلکه تدریجی می گردد قدری از ان لبوی آلات نیز سوال شیب بیداری چیست
جواب بیماری حالتی است که عارض می شود بنا بر حیوان بروقت انصباب روح
نفسانی لبوی آلات حس و حرکت ارادی سوال وجه صیر چهار اسنان چیست
جواب بدن خالی نیست از یک یا دو تراید است یا نه اول من نحو است و ثانی تا اینکه در اثبات
است و در ثانی اول من و قوتها است و ثانی یا اینکه ناقص بین در ان موسوس شود یا نه اگر موسوس
شود من و قوتها است و اول من که اول و دوم تقسیم و قوت چیست جواب این
که مطلوبت غریزیه و رس کافی می گردد برای خلاصه ارت غریزیه پس درین عمر حرات باقی و در اقص
می شود و بر حال خود نیز داده می گردد و نه کم سوال وجه بر آمدن شوریخ در حال و اندام آن در
شدن و در حال چیست جواب این است که در حال پیاخت قوت حراره غریزیه و کثرت انجمله

در نسخه تریاق افراص افغانی را که آن اذوق است در جمیع ادویه او شمیم س حکمی بود که ایی
 نمود علم اعداد و فن را از طریق عجیب القراط و نیز بقراط هم گویند تحقیق هر دو طبیبی بود صادق که از زمانه
 علم طب شیوع نمود و افتایافت و در نه قبل از آن محفوظ بود از انبیا و اینچنین بمر نمود و هیچ سالگی وفات
 یافت ابو نصر الفارابی شیخ کامل بود دانش محمد بن محمد از فاراب ترکستان بود ملقب بعلم
 شش در حکمای اسلام کسی نبود و فاصله از وفات او تا زمانه ولادت ابو علی سینا سی سال داشت
 چنانچه ابو علی تمدن نموده است از تصانیف آن جالینوس از جود هشت طبیب که مرجع و مآب
 در روس اریاب صنعت طب بودند یکی او بود و دی ختم اطباء ی کبار بود چنانچه در علم طب
 چهار صد کتاب تصنیف فرموده و زنی را که در علم طب مهارتی داشت خصم در سالهای زمان ریافت
 و از او دی بسیار بوست آورد و بعد از آن بجانب مصر سفر کرد و مدتی از برای تحصیل عقاید آنجاست
 اقامت نمود پس آخر عمر اس سال شد و مدتی مدید هر چند در سال خود جدا جدا ساحت آن مرض مشتبه
 می شد مردم طعن بسیاری کردند که با وجود کمال و سالجیه امر ارض مخصوصا درین مرض عجیب
 در مانده است آخر الامر از طعن مردم تنگ آمد و ایشان را بجا اندوخته بود که نمی یارند و برب
 کنند اندک داروی بران انداخت و فرمود تا آنرا بشکنند آب بسته شده بود فرمود که ازین آرد
 بسیار خورده ام اصلا نفع نکرد بداند که علم و تجربه در حین قضای حق تعالی بامری هیچ نفی نمی بد
 که قسین شهر ارسطو مات مد قوت خضیلا و افلاطون مفلوجا ضعیفا بود مضمی بقراط سلولا
 و لیل و جالینوس مفلوجا ناجیقا بود اینهمه فصدی کاملین و اطباء متبحرین که بودند هنگام موت
 هیچ تدبیر کردن نتوانستند و کمال خشکی و سوز حالی جان دادند سقراط سنی آن در لغت یونانی
 تقصم بالعدل است و آن مخفف سقراطیس است او ستاد افلاطون بود غامیوس حکمی بود که
 که ابتدا نمود بترکیب تریاق فاروق سوال طبع طعام در کدام طرف بهتر است جواب
 هر طرفی که جید الجوهر است طبع طعام در آن سمت است و آن طلانی است تقری و بعد از آن طرف
 خاصه که در غسل وی جالینوس می کند و رنگ بسترند و آنرا بقلی اندودن مانع از رنگ بستن
 است و بدانند که دوام اکل اغذیه مطبوخه در طرف طلائه مقوی قلب و رافع قویش و مغری ضعیف
 است و کذا مطبوخ در طفت آهن مقوی شده و اعضای تناسل است و موجب نفوذ بجلالت

طرف سنی که طبع طعام در وی خوب نیست خاصه که تا در بجهت باشد و طعام کثیر از سببیت و افرات کثرت
 بود یا وی خوب نیست باشد و کذا که روغن و طعام چرب که زمانی طویل در وی مانده باشد نشانه
 خوره و بداند که اندرون وی تعلقی اگر چه یافنی می شود و هر طور اثر رس را اما نسبت با نکه بی قلمی بود
 بر اتب قلیل الهفت است لهذا تا کید کرده اند در تجدید قلمی کردن و نهی شدید نموده اند در استعمال
 طرف سنی قلمی نگه ده و قلمی رفته حتی که اکثر اطباء زخم کرده اند مداومت اکل آنچه مطبوع در رس بود
 جذام می آرد و اغلب که این حکم مخصوص بغیر قلمی دار باشد اما طرف سنی طعام در وی بخوراست شکر
 زیاده از یکبار نپزند و همچنین در طرف سنگین و جزان زیاده زیاده از پنج بار نشاید طعام بختیم هر کس
 اجرام این طرف ذی تخلخل است قدری از اجزای مطبوع در رسام بختس می شود و شستن می
 پس چون کثرت ثانیه طعام در آن نپزند اجزای هفت غذای سابقه طعام ثانی نیز فاسد می سازد با
 احتیاط در استعمال واجب است و هرگاه طعام بخت شود و در صحافت بر آرند باید که آنرا بپوشند
 که به سر پوش ششک غریب مانند تا بخار وی باز نماند چه استر دوا بخره مذکوره در اطعمه خوب
 احداث سمیت است خاصه اگر ماهی بود یا شویات دیگر و در آشنای طبع نیز سر پوش باید که بپوشند
 تا بخار بی برآید اما طرف که در آن طعام باید خورده چینی و انگیز از همه بهتر است سوال ^{۱۱۸} آنکه گفته اند
 بول سرخ سلیم تر بود از بول زرد و لا نسلم چه ترجیحی که از بولان اصغر است آنرا فاضل ترین اصناف
 شمرده اند و دلیل الاعتدال جواب مراد ازین زرد غیر از بول است سوال ^{۱۱۹} اعضای
 مراد از کدام اعضاست جواب عظام و اعصاب و عروق از اعضای اصلیه است و قیل و قال
 الاصلیه یعنی التي تتولد من البنی سوال ^{۱۲۰} اعضا غذا عبارت از کدام اعضاست جواب
 معده و کبد و طحال سوال ^{۱۲۱} اظرفیل چه معنی دارد جواب اظرفیل سرب از اتری پیل و آن
 لفظ برندی است سنی اتری ثلث اند بلیله کابلی و بلیله زرد و بلیله سیاه و ما پیل فموالد و سوال ^{۱۲۲}
 سنی جوارش چیست جواب جوارش بضم الجیم و کسر الراء و الشین مقوطه سرب گوارش
 و الجوارن بالنون معنی آن باضم طعام است سوال ^{۱۲۳} فرق در جوارش و جوجن چیست جواب
 جوجن عام است از ترکیب ادویه تلخ و شیرین وید بودار و خوشبودار و جوارش شیرین خوشبودار
 می شود سوال ^{۱۲۴} فرق یابین و ان الثلب و دار الحییه چیست جواب مترط شود و دار الحییه

مغز و ملتوی می شود و در دار التقلب بر عکس آن سوال سقوط چه معنی دارد و جواب
سقوط با فتح او وید مسحوقه یا لبسه است که بذریع کف انداخته می آید در فم مفروض باشد یا همراه شی دیگر
سوال^{۱۹} فرق در ضما و طلاء چیست جواب طلاء مختص است باشیار سینه که از احتیاج بهستن ندارد
و ضما در اوست از اشیا صلبه که محتاج بهستن است سوال^{۲۰} شنی چون چیست جواب
هراد ویدم که کوفته و بخته بود و شامل کرده آید بصل یا ربوب مقومه آنرا چون گویند فارسی آن کشته
سوال^{۲۱} چه موجب است که گاهی بر از زیاده از مقدار می بر آید مثلا اگر ماکول نیم رطل بود بر از زیاده
از نیم رطل آید جواب این می تواند بود مگر در صورتی که رطوبت یا اعضا بگذرانند و کثیر الکته است
یا بر از امیزند خواه اجزای غذائیه از طعام نافذ شوند در بدن یا نه و آنچه غیر کامل الفهم بود کثرت او
سبب عدم صلاحیت اجزایش با غده ایدیه است بالجمله علت کثرت بر از زیاده و بان است یا نزل
یا انفجار در رم یا کثرت اخلاط یا عدم نفوذ اجزای غذائیه و این عام است که از ضعف مزاجه جسم
بود یا سنده ماسارقا و فرق بین آنها آنست که در سندی ثقل بجانب این محسوس می شود در اکثر
بخلاف ضعیفی سوال^{۲۲} حفظ صحت کما یبني چه صورت می بندد جواب حفظ صحت حاصل
می تواند شد مگر در کسی که پنج خلعت داشته باشد یکی آنکه عارف بقوانین طب بود یا ساسا مع
میلطع طبیب دانا دانم باشد و دوم آنکه دولت مند بود و صاحب حکم تا از اغریه لطیفه و ادویه
نفسه که حافظ قوی و ارواح اند چون مر و اید و لعل و یا قوت و زبرد و فیروزه و امثال آن
هر چه در کار شود فور ابلا اندیشه میاگرد و سوم آنکه فارغ المال بود و محکوم کسی نباشد تا هر چه
بر وقت حاجتش بکار تواند بست چهارم آنکه بخیل و تنگدل نبود و عجب نفس و صحت باشد
تا هر چه زود از هر خرفات دیوی بر خود صرف کند پاک ندارد پنجم آنکه حریف شهوت نبود
و ضالی بر نفس و راسخ در غم بود تا هر چه واجب التکر است قلع امیل بدان نکند و آنچه
ضروری الاستعمال است هرگز ترک وی ننماید و شک نیست که اجتماع این خصال در یک
شخص گشایفته می شود و لهذا حفظ صحت علی مانی صورت می بندد کما لایحی و علم حفظ صحت
منتظم می شود و لیس چه حسب احوال صحت بهر آنکه صحت از سه وجه بیرون نیست
یکی آنکه در نهایت کمال بود و دوم آنکه از غایت کمال تنزل نموده باشد سوم آنکه نقص

و انما

کتابخانه

و اما متحقق این قول را بدین ابطالان گفته اند
 ظاهرست که اگر زمین می گردیده آسمان یقین که گردش ذی از جمله حرکات عنقریب امری می بود
 و یک شبان روز و دوره تمام می گرد چون چنین می بود بطور اطمینان که نسبت مغرب
 می شد متعاقب القدم می بود که لا محققا و زمین چهار حصه می شود و ربع جنوبی و یک ربع شمالی
 و آب غرق است و یک ربع شمالی مکشوف چنانچه همین قطع مکشوف را ربع مسکون
 نامند اقلیم سبزه و جزایر ابراه و جبال در همین ربع محصور است و بجهان هفتاد و یک ربع بسیار
 از سایرهای سبزه جنوب می کنند و هر یکی را در اقلیمی متصرف می دانند با نام اقلیم که نامی
 اقلیم اول بر محل متعلق است و آن هفت است ثانی بیشتر می دانند بلاد و چین است ثالث
 بر سرخ و آن بلاد ترک است رابع بر شمس و آن بلاد خراسان است خامس بر بره و آن بلاد
 ماوراءالنهر است ششم بر بحر و آن بلاد ویا حوج و ما حوج است سابع بر بحر و آن بلاد
 بلخ است ^{۹۰} و هفتم بر قلب جانب بسیار چیست جواب نه در امانه و آن بر طرف
 تمام است از هر طرف قابل بر دو طرف بدن و حرارت لایق گلیها عار ان و چون وی شریف
 و احاطه دارد و رسید که مذوق بدن است مودع گشته تا محفوظ تر بود که اقل قافله فی وسط الصدر
 و اسباب الی جانب بسیار ^{۹۱} سوال در غذای سده اختلاف است بعضی گویند که از خون است
 که ترشح می شود از مزاج و بعضی تصویری نمایند که از طعمی که در وی منضم می گردد اعتدای کند پس
 کدام قول متبر است جواب قول ثانی متوال نیست زیرا که در منضم یکویسی غذا استحیل از کیفیت
 می شود و نیز نیست و هر تغذیه اش که کیلوس از نوعیتش و حصول غلط لازم پس اصل همین است که سده
 از خون غذای یابد که منقب می گردد و از راه عروق ^{۹۲} می گردد و در مرض که رحم و در سقوط قوت
 حیوانی هر عضو که پس کرده شود باقی همین لذت می یابد و وی مثالی جمع ندیم و کشان و بن و رحم که می یابد
 مخلوق گشته چه لذت می یابد عورت از نس و احکام اول لذت نفوذ و فرحت و انبساط عظیم خاصه و فتنه و در رحم و از
 پس و بعضی حکاک شیر گام تلذذ می گرد و نابرا که بگویند آید روح بسوی خارج و خط و تحلیل می شود و نیز
 نزول می یابد و می مریه بعد از عرقی عند احکام فرج و عروق رحم و روح هم تحلیل می یابد و تحلیل می یابد
 لذت از نزدیک احکام پس سقوط قوت می شود ^{۹۳} سوال آنکه فرموده اند و اما از کیفیت الاستحاضه

من الجففات الخ حکم حرار از جففات مختص در فصل خرفه است نمی آید چه هوای صیفت از خرفه
 یا پس تر است پس جففات در صیفت اولی و واجب تر بود. اگر چه پوست هوای صیفت بیشتر
 لیکن بواسطه حرارت غالبه که واجب می کند بسیار و تند و یب رطوبت تدارک می نماید آن
 نسبت نمی باشد این را در صیفت پوستی که در خرفه می باشد ^{سوال ۱۵۶} در حدیث شریف است
 علیکم السلام الباءت یعنی لازم گیرید نوشیدن آب شبنم چه وی سرد و تر از غیر شبنم می باشد این قول
 علی الاطلاق تخیل نمی گردد چرا که بعض بلاد که سرد را در اینجا با فراطی باشد و آب شبنم آنجا منوط
 می بود نتوان استعمال نمود جواب این حکم استحسان مطلق نباشد بل مقید بود بزمان و آن زمان
 چه نزد تحقیق این امر مخصوص بایست که و بدین است و در شهری که هوای او چون هوای آن ماکن شریف
^{سوال ۱۵۷} آب بالطبع جامد است و سیلان او با عرض چه بود حرارت شمس غلج جوئی بسیار
 پس لازم می آید که کفایتش بایست بود نه رطب جواب دلیل بر رطوبت آب سهولت قبول است
 در اشکال طایفه اگر بایست می بود هرگز در هیچ وجه قبول اتصال و تفرق و تشکل سهولت نمی توانست پس
 معلوم شد که طبیعت آب رطب است نه یابس ^{سوال ۱۵۸} حدوث فراق و حره عینین بعدی چرا که
 است که قال التفراتی فصوله و حدوث الفواق و حره العینین بعداتی روی جواب فراق در
 بعد و شلشجست در عصب پس حدوث فراق یا از رطوبات است که اندامی رسانده را
 اگر بقی مسکن شد فیما و الا دلالت می کند بر درم اصلب عصب و ماغ یا سبده و حره عینین لازم می کند
 بهر دو حالت اگر وی بد ماغ اولی است چنانچه قشری می گوید سبب ذلک ان حدوث الفواق
 و حره العینین دلیل علی ارتقاع الماده التي كانت توجب التقي الى الدماغ و تورم منها او تورم
 فیکون الفواق اشد و الحارة اقل ^{سوال ۱۵۹} بچه دلیل بقراطی نویسد یحدث عن الترتب السام
 عرض این اکثری دانستی تواند شد جواب اگر سبب ذلک الیه خلط حاد و حار کثیر مراری بود که
 شود از وی انجره کثیره حاده بسوی راس البینه سرسام حادث خواهد شد ^{سوال ۱۶۰} از احتیاس
 در مرض سل موت چه عارض می شود جواب احتیاس بزاق در مرض سل از ضعف مرین
 می شود که طبیعت قدرت اخراج نبض ندارد پس تحقیق می گردد و موت گلوگیر می شود لا محاله
^{سوال ۱۶۱} از درم بگردد حدوث فواق چیست جواب هرگاه درم عظیم کبد باشد البینه فواق

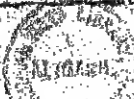
سأولت عن هذا ما وجدته في كتابي من أن علم الورم ينفذ اللمدة فيحدث الالتهاب +
 سؤال لصاحب الاستقار موجب عرض سؤال طبيست كما قال بقراط اذا حدث لصاحب الاستقار
 سؤال فليس ينبغي جواب مراد من الاستقار في المست که حدوث سؤال ران ردی است
 بر آنکه آب بکثرت کثرت مزاج حباب می شود پس ریه بسبب ضیق منبسط شدن نمی تواند وضیق النفس
 سؤال عارض می گردد زیرا که انقباض حباب موجب بیهوشی سؤال است سؤال علم و غفوف
 بعد انقطاع جزوی چراغ نمی شود و چنانچه بقراط می فرماید اذا انقطع شيء من اعظم وغفوف
 لم يمت جواب بوجه ای که بکثرت غفوف و غفوف از می است هرگز بعد قطع نمو التیام نمی پذیرد
 چنانکه لم و غفوف و غفوف می شود هرگاه واقع می شود در وی جراحت یا شقی یا نفی سؤال
 از جراحت و غفوف می و می مراری چرا عارض می گردد جواب هرگاه بر غفوف رئیس ورم عارض
 عارض غفوف البتة می مستولی خواهد بود و می مراری حادث می شود بوجه مشارکت بعد مرداغ
 زیرا که ارشاد مراد است که می ریزد از زنده در حالت صداع شدید سؤال بعد عرض قشعرار
 سجد دلیل دمی است جواب قشعریه بعد عرق دلالت می کند بر کمپوس غام که طبیعت از مسک است
 نمی تواند بسبب عجز و ضعف خود تا به کام انقباض تمام پس همراه عرق هم اخراجش بحال می بود در عارض
 ضعف طبیعت مسک اخراج هر دو امر مطلق می مانند در آن صورت می ریزد و آن را ده غیر منضم بر
 عضلات و موجب بلاکت می شود سؤال حصول منجم موقوف است بر مساک پس باید که منجم
 مرکب باشد از فضل مسکه و مانند جواب مسکه در حقیقت منجم که عبارت از تفریق غذا است و ضلی
 ندارد و تفریق استمالی از با صفة صفا تحقق می یابد و بودن مسکه بشرط حصول فضل با صفة امری ناپیدا
 بر منجم که لا ینجی چنانچه جاذبه نیز بشرط حصول فضل مسکه است و کذلک با صفة و افورال پس فضل
 مسکه یکی ازین قواست که از بهر او در حقیقت فضل اخضر مدخل نیست فقط

—————

خاتمه الطبع رنجته خاتمه ناشر و شاعر لائمی منشى محمد ابراهيم حسين تسليم سسوانى

کمال اسرار هر چه هست که فائش بین صفات اوست و صاحبان علمى و عملی را اقتضای نارسائی در کف ذاتی
 جوهر فغان که شتر اخراج او تقسیم در علم بادراک ابدل و اول جنس بهین شیخ و شیلر بر گران است تجلوه افرو
 دو سدری بنان و عیان غنی است محتاج شایسته بارایش شتایش بر دانست اما کتب
 تسلیم سسوانی که انو بر حسین نام دارد مکنون کیه خاطر بر طبق عرض می گذارد که درین زبان بهیست آنگاه
 و آوان فرحت فرجام ناموس بکبر خداقت با و شاه کشور و لاقت حتم فطانت جان رزاست
 بی مثال طیب بی نظیر بیست و چهار سال حکمای زین مرید خواش کرمین و ازین قبیل قوس دانش
 جانوس پیش بقراط فطرت سقراط فطنت سزاوار ازین ارم و حجت که آوا مولوی پاکوی حسنین
 متوطن که آوا که بعضی ملوئی از دستش با سقاقت ارمید و صحت با نقاش نمایوش نام مستقیم
 طبعیت شتایش و خواص خوان است بنامیز و محمد و سیاحان ست از فیضان طیب افزنده
 شتایش او ستاد علم اول و ثانی کتاب فیض نصاب بی مثل و لا جواب بهر کیفیت طبعیت
 تالیفات طبعیت تقویت و مانع تفریح الطائر الموسوم به کثر الاسرار در طبع فیض مطلع علم
 عالم مرجع که نام نامیش او ده اخبار است و نقش آن بر دل اینای روزگار بهر طبع فرستاده
 بنای کرم نهادند ششی مو علی شش فلاطون خصال حضرت فول کشور شکست اقبال که خاکه پیش
 بحسب ان روی نکبت را آوا سله و گذشت بر گذارش مرض فرزند فداکت احب الشفا سله
 کمال عمدی طبع آن پرده خشنود و مشتاقان را اریدین منت ساختند و در راه نرسید
 مطاب این ۹ رجب ۱۳۰۱ هجری ثار گردید چنانچه تاریخ سال طبع از نظم و قافی نگار باین پرده از یکپ

کمال اسرار هر چه هست که فائش بین صفات اوست و صاحبان علمى و عملی را اقتضای نارسائی در کف ذاتی
 جوهر فغان که شتر اخراج او تقسیم در علم بادراک ابدل و اول جنس بهین شیخ و شیلر بر گران است تجلوه افرو
 دو سدری بنان و عیان غنی است محتاج شایسته بارایش شتایش بر دانست اما کتب
 تسلیم سسوانی که انو بر حسین نام دارد مکنون کیه خاطر بر طبق عرض می گذارد که درین زبان بهیست آنگاه
 و آوان فرحت فرجام ناموس بکبر خداقت با و شاه کشور و لاقت حتم فطانت جان رزاست
 بی مثال طیب بی نظیر بیست و چهار سال حکمای زین مرید خواش کرمین و ازین قبیل قوس دانش
 جانوس پیش بقراط فطرت سقراط فطنت سزاوار ازین ارم و حجت که آوا مولوی پاکوی حسنین
 متوطن که آوا که بعضی ملوئی از دستش با سقاقت ارمید و صحت با نقاش نمایوش نام مستقیم
 طبعیت شتایش و خواص خوان است بنامیز و محمد و سیاحان ست از فیضان طیب افزنده
 شتایش او ستاد علم اول و ثانی کتاب فیض نصاب بی مثل و لا جواب بهر کیفیت طبعیت
 تالیفات طبعیت تقویت و مانع تفریح الطائر الموسوم به کثر الاسرار در طبع فیض مطلع علم
 عالم مرجع که نام نامیش او ده اخبار است و نقش آن بر دل اینای روزگار بهر طبع فرستاده
 بنای کرم نهادند ششی مو علی شش فلاطون خصال حضرت فول کشور شکست اقبال که خاکه پیش
 بحسب ان روی نکبت را آوا سله و گذشت بر گذارش مرض فرزند فداکت احب الشفا سله
 کمال عمدی طبع آن پرده خشنود و مشتاقان را اریدین منت ساختند و در راه نرسید
 مطاب این ۹ رجب ۱۳۰۱ هجری ثار گردید چنانچه تاریخ سال طبع از نظم و قافی نگار باین پرده از یکپ

	تاریخ	۱۳۰۱
چه زیبا طبع کامل نشده شد همانا طبع کامل نشده شد ۱۳۰۱ هجری		بفضل حضرت شانی مطهر رقم تسلیم زد تاریخ سالش

